



پانچ شبہ با اہل کتاب در موضوع احادیث دوازده امام

جواد جعفری *

چکیده

شیعیان و اهل تسنن احادیثی را به تواتر روایت کرده‌اند که بنابر آنها، پیامبر جانشینان خود را دوازده نفر خوانده است. این احادیث که از دلایل اثبات تولد و وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری به شمار می‌روند، به اختصار «احادیث دوازده امام» (خلیفه) نامیده می‌شود. البته برخی از روایت‌های اهل تسنن و اکثر روایت‌های شیعیان علاوه بر شمار جانشینان، اسامی، صفات و ویژگی آنان را نیز بیان کرده‌اند. معرفی قائم دوازدهم، خیر از غیبت و کیستی پدر و جد ایشان، از مهم‌ترین نکاتی است که این روایت‌ها بدان‌ها پرداخته‌اند.

این احادیث به دو گونه بر تولد و وجود حضرت حجت دلالت دارند: یکی به صورت عام یعنی استدلال به همان عدد دوازده که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و دیگری، استدلال به اسامی، صفات و مشخصاتی که در متن روایات آمده و بنابر آنها، امام دوازدهم همان قائم یاد شده است.

احمد الکاتب در پی انکار وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری شبیهاتی را درباره احادیث دوازده امام درافکنده است. وی این احادیث را جعلی و ساخته قرن چهارم یاد می‌کند تا از این‌رو، استناد به این احادیث را ناپذیرفتنی خواند.

واژگان کلیدی

احادیث دوازده امام، شبیه‌های احمد الکاتب، تولد و وجود امام زمان، شبیه در امامت، شبیه‌های مهدوی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا^۱.

اللهم اهدنا ما اختلف فيه من الحق بإذنك إنك تهدي من تشاء إلى صراط مستقيم و اجعلنا هداة مهتدين و صل على نبيك و حبيبتك محمد المصطفى و عترته الأئمة النجباء المهادين إلى الدين القويم و سلم تسليها.

نویسندگان کتاب‌ها و مطالب انتقادی، برای نوشتن دو انگیزه داشته‌اند: یکی زدودن دین از اوها و خرافه‌ها و دیگری، تخریب عقیده‌ای به دلیل کینه و عناد.

ویرایش جدید کتاب *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى إلى ولاية الفقيه* (سال ۲۰۰۷ میلادی) نوشته احمد الکاتب که از این پس، او را «نویسنده» یاد می‌کنیم با عنوان «الامام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية» بر آن می‌دارد تا بخشی از این کتاب برای بحث و تحقیق و پیرو آن، روشن شدن انگیزه نویسنده بررسی شود.

نویسنده کتاب در مقدمه خود را چنین معرفی می‌کند:

من شیعه دوازده امامی متولد شدم و از کودکی مبلغ این مذهب بودم و در حوزه علمیه بزرگ شدم و چند کتاب در مورد امامان نوشتم. بعد متوجه خلأ کتاب‌های تاریخی در حوزه علمیه شدم و خدا را شکر کردم که در ایران هستم.^۲

هر کس این مقدمه را بخواند، نویسنده را محققى آزاداندیش خواهد خواند که به این مکتب معتقد است، یا دست کم به این مکتب معتقد بوده است، وی را صادق و امانت‌دار در بیان همه دلیل‌ها، استدلال‌ها، نظرها و پاسخ‌ها خواهد دانست که با تحلیلی منصفانه به بررسی مسائل پرداخته است.

با وجود این، حقیقت بسیار تلخ و تأسّف‌بار چیز دیگری است؛ وی علی‌رغم این‌گونه سخنان به روشی بسیار زشت و زنده عمل کرده است. در ظاهر خود را جست‌وجوگر حقیقت معرفی کرده، اما در عمل مانند معاندی به تخریب پرداخته است. شاهد صدق این ادعا بررسی یک موضوع در این کتاب است.

بحث احادیث دوازده امام، هفت صفحه (۱۲۷ تا ۱۳۳) از این کتاب ۲۴۴ صفحه‌ای را به خود اختصاص داده است. نویسنده، این قسمت را ابتدا به صورت مقاله‌ای در نشریه *شوری* در سال ۱۴۱۶ قمری (۱۹۹۶ میلادی) منتشر کرده که چند ماه بعد، استاد سیدسامی بدری، مشکلات و اشتباهاتی را در رديه‌ای به وی تذکر داده است. با وجود این، نویسنده به جای نقد جواب ایشان یا بازنگری در نوشته‌های خویش، همان مطالب را در کتاب *تطور* در سال ۱۹۹۸ منتشر کرده است. وی در پاسخ به سیدسامی بدری نوشته است:

- شیعیان و اهل تسنن احادیثی را به تواتر روایت کرده‌اند که بنابر آنها، پیامبر جانشینان خود را دوازده نفر خوانده است. این احادیث که از دلایل اثبات تولد و وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری به شمار می‌روند، به اختصار «احادیث دوازده امام» (خلیفه) نامیده می‌شود - احمد الکاتب در پی انکار وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری شبیهاتی را درباره احادیث دوازده امام درافکنده است.

لا أُريد أن أخوض معك في جدال مفصل حول ما نشرت
صدى من ردود قبل أن أنشر كتابي؛^۳
میل ندارم قبل از چاپ کتابم در ردی که بر ضد من
منتشر کرده‌ای، به بحث مفصل پردازم.

بنابراین، نمی‌توان پذیرفت که این نویسنده دچار اشتباه شده
است؛ زیرا استاد سیدسامی بدری بسیاری از نکته‌ها را به وی تذکر
داده و او با علم و عمد بدون کوچک‌ترین اشاره به اشکالات،
دوباره به نشر آنها پرداخته است.

به راستی هدف وی از آوردن این مطالب در نشریه، قبل از
چاپ کتاب چه بوده است؟ آیا نمی‌خواست درستی یافته‌های خود
را بسنجد؟ اگر چنین بوده، چرا بی‌توجه به اشکالات در صدد پاسخ
دادن به آنها برنیامده است و دوباره سخنان خود را تکرار کرده
است؟ آیا روش آزاداندیشی و حقیقت‌جویی چنین است؟ آیا این‌گونه
برخورد با مسائل علمی گویای این واقعیت نیست که نتیجه تحقیق
از قبل مشخص بوده و نویسنده، به هر وسیله خواستار اثبات همان
نتیجه است و پای‌بندی به حقیقت و التزام به آن چه اسناد و مدارک
گویای آن است، در آن تحقیق جایی ندارد؟

افزون بر این، چگونه نویسنده را صادق می‌توان خواند و حال
آن‌که وی هرگز مذهب خود را بیان نمی‌کند؟ وی به چه مرامی
معتقد است؟ آیا شیعه است یا سنی و یا التقاطی است و مذهب
دیگری را پایه‌گذاری کرده است؟ وی که خود را منادی وحدت
میان مسلمانان می‌خواند، نخست باید صداقت خود را بنماید
و به وضوح اعلان دارد. اگر وی از امامیه است، چرا منابع و
راویان امامیه را جعلی و دروغ‌گو می‌شمرد؟^۴ اگر بزرگانی چون
مرحوم کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی و بسیاری دیگر، جعل
کنندگان حدیث یا راویان حدیث‌های جعلی‌اند، پس وی عقاید خود
را از کدام کتاب گرفته است؟ آیا عالم شیعی صحت و سقم احادیث
خود را با کتاب‌های تاریخی اهل تسنن می‌سنجد؟ آیا هم‌خوانی
کتاب‌های حدیثی شیعه با کتاب‌های تاریخی اهل تسنن توقعی
به‌جا و منطقی است؟ اگر وی از شمار دیگر فرقه‌های شیعی یا
از برادران اهل تسنن است، منظورش از به کار بردن واژه «امام»
برای اهل بیت چیست؟ اگر بنابر اعتقاد وی، این بزرگواران
باید در شورا رأی می‌آوردند و مردم ایشان را انتخاب نکرده‌اند، پس
چرا به آنان امام می‌گوید؟ وی آنان را در چه زمینه‌ای امام می‌داند؟

چرا وی به روشنی باور خود را یاد نمی‌کند تا دیگران با شناخت
آن، معیاری برای بحث برگزینند؟ چرا گاهی خود را در جای‌گاه
اهل تسنن قرار می‌دهد و گاهی زیدی یا فطحی و... می‌شود؟ آیا
با تذبذب که نشان خدعه است، منادی وحدت میان امت اسلامی
می‌توان شد؟

حال برخی از موارد که در این هفت صفحه آمده، فهرست‌وار
اشاره می‌شود تا تفصیل و توضیح آنها در پی بیاید.

الف) تکرار شبهه‌های نخ‌نما شده، بی‌اشاره به پاسخ‌های دانش‌مندان شیعه:

۱. تحیر مردم بعد از شهادت هر امام (شیخ صدوق و بسیاری
دیگر به این شبهه پاسخ گفته‌اند)؛

۲. بدا در امامت (شیخ صدوق و بسیاری دیگر بدان پاسخ
گفته‌اند)؛

۳. تردید در تعداد امامان به دلیل وقایع بعد از امام دوازدهم (سید
مرتضی شاگرد شیخ مفید و بسیاری دیگر بدان پاسخ گفته‌اند)؛

۴. چگونگی دلالت احادیث دوازده امام بر امامت فرزند امام
حسن عسکری (شیخ طوسی شاگرد شیخ مفید و بسیاری دیگر
بدان پاسخ گفته‌اند).

ب) نیاوردن اسناد و دلیل‌های معارض و مخالف:

۱. به متن کتاب‌های ابوسهل و ابراهیم نوبختی که دوازده امام
را دارند، اشاره‌ای نکرده است؛

۲. روایاتی را که امامان، چند امام بعد از خود را معرفی کرده‌اند،
نیاورده است؛

۳. روایتی را که امام رضا در آن تصریح کرده و زراره امام
بعد را می‌شناخته و سند صحیحی هم دارد، ذکر نکرده است؛

۴. به روایت درگذشت زراره استناد می‌کند، اما هرگز تذکر
نمی‌دهد که در سند آن احمد بن هلال واقع شده است؛

۵. روایت آمدن دوازده امام بعد از امام دوازدهم را آورده، اما
به روایتی که منظور از دوازده امام را دوازده مهدی از شیعیان یاد
می‌کند، اشاره‌ای نمی‌نماید؛

۶. آمار احادیث دوازده امام را در کتاب‌های مرحوم کلینی و
شیخ صدوق و خزاز می‌آورد، اما به آمار آنها در کتاب نعمانی که

نظر وی را نقض می‌کند، هیچ اشاره‌ای نکرده است؛

۷. در سندهای کتاب سلیم تنها به سندهایی اشاره می‌کند که به دلیل وجود ابوسمینه و ابن‌هلال ضعیف هستند و هرگز سخنی از سندهای صحیح به میان نمی‌آورد؛
۸. در سراسر بحث هیچ اشاره‌ای به روایات صحیح‌السند دوازده امام نمی‌کند و هیچ پاسخی به آنها نمی‌دهد.

ج) ادعاهای بی‌دلیل:

۱. نویسنده ادعا می‌کند که کتاب سلیم در قرن چهارم نوشته شده، اما هیچ مدرکی برای اثبات آن ارائه نمی‌کند؛
۲. وی ادعا می‌کند که احادیث دوازده امام را در گذر زمان جعل کرده‌اند، اما هرگز برای این ادعا سندی بر نمی‌شمرد؛
۳. وی چنین ادعا می‌کند که عموم شیعیان در کتاب سلیم شک داشته‌اند، اما دلیلی نمی‌آورد تا این عمومیت را ثابت کند؛
۴. نویسنده، علی بن ابراهیم قمی را از جاعلان حدیث برمی‌شمارد، اما سندی ارائه نمی‌کند که وی را جاعل یا حتی ضعیف بخواند.

د) خلط مباحث برای اثبات نظر خود:

۱. نویسنده، شهرت روایات دوازده امام را با اصل وجود احادیث دوازده امام خلط کرده و دلیل‌هایی آورده که در صورت صحت، شهرت را رد می‌کند، نه اصل وجود روایت را؛
۲. وی امتداد امامت تا قیامت را با آمدن پیاپی امامان، یکی گماشته، در حالی که دو بحث جدا از هم به شمار می‌روند؛
۳. خلط امامت شأنی و بالفعل و پیرو آن، برداشت نادرست از روایت «الإمام کیف یعرف إمامته؟» که به فعلیت یافتن امامت اشاره دارد و با شأن امامت که از ازل معلوم بوده، متفاوت است؛
۴. خلط روایات درباره عدد امامان با روایات درباره نام و اوصاف امامان که باعث شده حیرت مردم را دلیل نبود روایات عدد امامان بگیرد، در حالی که این دو با هم تفاوت دارند و ممکن است کسی تعداد را بداند، اما مشخصات را نداند.

ه) نتیجه‌گیری‌های غلط بر اثر ایجاد ملازمه‌های نادرست و مغالطه در مباحثی چنین:

۱. چون متکلمان به احادیث دوازده امام استناد نکرده‌اند، پس چنین احادیثی نبوده است؛
۲. چون امامت تا قیامت امتداد دارد، پس باید پی‌درپی امامی بیاید؛
۳. چون امامان راه‌هایی را برای تشخیص امام بعد بیان کرده‌اند، پس فهرست اسامی امامان وجود نداشته است؛

- نمی‌توان پذیرفت که این نویسنده دچار اشتباه شده است؛ زیرا استاد سیدسامی بدری بسیاری از نکته‌ها را به وی تذکر داده و او با علم و عمد بدون کوچکترین اشاره به اشکالات، دوباره به نشر آنها پرداخته است - نویسنده ادعا می‌کند که کتاب سلیم در قرن چهارم نوشته شده، اما هیچ مدرکی برای اثبات آن ارائه نمی‌کند؛ وی ادعا می‌کند که احادیث دوازده امام را در گذر زمان جعل کرده‌اند، اما هرگز برای این ادعا سندی بر نمی‌شمرد

۴. چون امامان در پاسخ سؤال از امام یا امامان بعد فهرست اسامی امامان را ارائه نکرده‌اند، پس فهرستی نبوده است؛
۵. چون شیعیان از فهرست اسامی امامان اطلاع نداشته‌اند، پس معتقد به انحصار تعداد امامان هم نبوده‌اند؛
۶. چون مؤلفان بعدی تعداد بیشتری از روایات را در باب دوازده امام آورده‌اند، پس آنها را جعل کرده‌اند؛
۷. چون راوی ضعیف روایتی را نقل کرده، پس جعلی است؛
۸. چون شیخ صدوق اتفاقات بعد از امام دوازدهم را نمی‌داند، پس در تعداد امامان شک دارد.

(و) تحریف روایات و نسبت ناروا زدن به امامان :

۱. نویسنده، در روایت رحلت جناب زراره می‌گوید: فرزندش برای خبر گرفتن از امام جدید رفته بود با آن که شیخ صدوق تصریح می‌کند در روایت، خبر بدون قید آمده است و هرگز نیامده رفته بود خبر از امام بعد بگیرد؛
۲. وی مدعی می‌شود که بنابر تعدادی از روایات، امام هادی ابتدا به فرزندش سید محمد وصیت کرده است، در حالی که شیخ صدوق تصریح می‌کند که در هیچ روایتی وصیت نیامده است؛
۳. عبارت «لجهله بالإمام» در روایت شفاعت زراره وجود ندارد، بلکه چنان که شیخ صدوق تصریح کرده، این عبارت نشان علم زراره به امام بعد است. اما نویسنده این عبارت را افزوده است.

(ز) تحریف سخنان دانش‌مندان شیعه و نسبت ناروا دادن به آنان:

۱. نویسنده باور نوبختی را درباره تداوم امامت از نسل امام عسکری تحریف درباره نسل امام دوازدهم یاد کرده است؛
۲. شیخ صدوق در جواب زیدیه برای مرحوم زراره جواب مستقلی داده، اما نویسنده ادعا کرده که او برای همه یک جواب داده است؛
۳. انتقاد شیخ مفید از شیخ صدوق درباره بحثی در باب تقیه است، اما نویسنده این انتقاد را درباره کتاب سلیم آورده است؛
۴. شیخ مفید برای استفاده از کتاب سلیم به عموم هشدار می‌دهد، اما نویسنده شیخ مفید را تضعیف می‌کند.
۵. شیخ صدوق روایت شفاعت زراره را برای اثبات علم او

به امام بعدی آورده، اما نویسنده درست عکس آن را معنا کرده و مدعی شده که شیخ صدوق چندبار از سخن خویش برگشته است؛

۶. وی مدعی شده که مرحوم کلینی و نعمانی و شیخ صدوق در اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم اعتماد کرده‌اند، در حالی که این بزرگان کمتر از ده درصد روایات را از سلیم و بیش از نود درصد روایات را از غیر این کتاب نقل کرده‌اند.

۷. نویسنده معتقد است که شیخ صدوق اشکالات زیدیه را آورده و رد نکرده است، در حالی که ایشان به تفصیل آن اشکالها را پاسخ داده است.

چنان که گذشت، تنها در کمتر از سه درصد این کتاب، نزدیک به چهل مورد وجود دارد که همگی خلاف واقع و نادرست می‌نماید و دور از شیوه تحقیق و شأن آزاداندیشی است و کسی که به علم و صداقت، حرمت می‌گذارد و حقیقت را دنبال می‌کند، هرگز به خود اجازه نوشتن آنها را نمی‌دهد.

با این وصف و حال چگونه می‌توان پذیرفت که وی برای بیان حقیقت، آزادانه اندیشیده و کتاب نوشته است! آیا می‌توان پذیرفت که نویسنده با چنین تحریف‌ها و نسبت‌های ناروایی به امامان و دانش‌مندان شیعه می‌کوشد تا میان امت اسلامی وحدت ایجاد کند؟

اما به راستی انگیزه و هدف نویسنده این کتاب چیست؟ برای یافتن پاسخ، به مقدمه کتاب او می‌نگریم تا نوع نگاه او را به مهدویت دریابیم. وی درباره حضرت ولی عصر می‌نویسد:

و لكن الإیمان بهذا الإمام مسألة حيوية معاصرة... و من ثم فإنها تلعب دوراً كبيراً في علاقاتهم الداخلية والخارجية... و من هنا فإن مسألة وجود الإمام المهدي الثاني عشر محمد بن الحسن العسكري لم تعد مسألة غيبية تاريخية أو مستقبلية و إنما أضحت شأناً معاصراً حيويًا فكريًا سياسيًا.^۵

و به یکی از نقش‌های مهدویت چنین اشاره می‌کند:

و في رأيي أنّ الأزمة بين المرجعية والديموقراطية ستستمرّ ما لم تتمّ معالجة جذر المشكلة و هي نظرية النيابة العامة عن الإمام المهدي التي تعطى للفقهاء تلك الهالة المقدسة و المطلقة حيث لا يمكن التخلص من هذه النظرية إلا بدراسة

قضیة ولادة الإمام الثاني عشر^۶.

نویسنده مهدویت را عقیده‌ای مقدس و برآمده از آموزه‌های دینی نمی‌انگارد. وی مهدویت را عاملی برای پیش‌برد اسلام و مبارزه با استعمار نمی‌داند، بلکه آن را سدّی در مقابل دموکراسی قلم‌داد می‌کند. بنابراین، هدف وی نیز همان هدف استعمارگران انگلیس و امریکا یعنی ترویج دموکراسی است. نویسنده با تحریف و تهمت و دروغ ترویج دموکراسی را پی می‌گیرد. وی خواهان دموکراسی غربی است که بنا بر رأی اکثریت، اجرای هر خلاف شرع و عقل جواز خواهد داشت.

طبیعی است که در این راه، مرجعیت دینی فقیهان شیعه، مانع بزرگی به شمار می‌رود؛ زیرا اینان نمایان امام غایب هستند. از این‌رو، نویسنده ولایت فقیه را اعتقاد نخستین خود یاد می‌کند که درباره آن به تردید افتاده و آن‌گاه به بررسی غیبت کبرا پرداخته، سپس تردید در غیبت کبرا او را به بررسی غیبت صغرا واداشته که سرانجام بررسی‌ها و تحقیق‌هایش، تردید و آن‌گاه انکار امام را در پی داشته است.^۷

قرآن این‌گونه توطئه‌ها را چنین زیبا یادآور می‌شود:

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^۸

و جماعتی از اهل کتاب گفتند: «در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شد، ایمان بیاورید، و در پایان [روز] انکار کنید؛ شاید آنان [از اسلام] برگردند.»

نویسنده خود را شیعه امامیه و معتقد به ولایت فقیه می‌شناساند تا اعتماد خواننده را جلب کند و با سخنانی آراسته او را قانع کند که چنین عقیده‌ای درستی ندارد. وی در این وادی چنان کج اندیشیده که بدیهی‌ترین مسائل را خلط کرده تا شاید بتواند کسانی را بیرون از ایران به کژراهه برد. وی می‌نویسد:

لماذا تخلى الشيعة اليوم عن شروط الإمامة من العصمة والنصّ والسلالة العلوية الحسينية و قبلوا بشروط الزيدية كالفقه والعدالة و قيام الإمامة على الانتخاب و الشورى كما هو حاصل اليوم في إيران الجمهورية الإسلامية؟^۹

مگر کسی در ایران هست که ولی فقیه را همان امام معصوم پندارد؟ نویسنده مدعی می‌شود در ایران شروط امامت عوض شده است. مگر خود او فقیهان را نمایان عام امام مهدی نمی‌خواند؟^{۱۰} پس چرا نایب امام را همان امام می‌خواند؟ این تناقض‌گویی آشکار برای چیست؟ استاد سیدسامی بدری همین مطلب را تلفنی از وی پرسیده است که وی با کمال تعجب پاسخ داده که در این صورت، هر سه کتابم از بنیاد فرو می‌ریزد!^{۱۱} وی کتاب خود را بر امری اشتباه استوار کرده تا با ولایت فقیه و نظام مردم‌سالاری دینی مبارزه کند. اگر درباره ولادت و وجود امام مهدی شبهه می‌افکنند، برای سست کردن مردم‌سالاری دینی است؛ نظریه‌ای که از دل آموزه‌های اهل بیت برآمده و اکنون در برابر دموکراسی مخالف با دین به کار می‌آید.

- نویسنده، در روایت رحلت جناب زراره می‌گوید: فرزندش برای خبر گرفتن از امام جدید رفته بود با آن‌که شیخ صدوق تصریح می‌کند در روایت، خبر بدون قید آمده است و هرگز نیامده رفته بود خبر از امام بعد بگیرد
- نویسنده خود را شیعه امامیه و معتقد به ولایت فقیه می‌شناساند تا اعتماد خواننده را جلب کند و با سخنانی آراسته او را قانع کند که چنین عقیده‌ای درستی ندارد. وی در این وادی چنان کج اندیشیده که بدیهی‌ترین مسائل را خلط کرده تا شاید بتواند کسانی را بیرون از ایران به کژراهه برد

شاخصه اصلی مذهب اهل بیت ، فرمان برداری از خداوند یکتاست و هر نوع هم‌تاسازی را برای پروردگار در عرصه حاکمیت، نفی و محکوم می‌سازد. این مکتب تنها اطاعت الله و برگزیدگان او را روا می‌داند و جز با معرفی الهی، ولایت هیچ‌کس را نمی‌پذیرد. روشن است که چنین عقیده‌ای، خطری بزرگ برای طاغوت‌ها و مدعیان سروری بشر به شمار می‌رود. زورمدارانی که انسان را در فرودست شهوات می‌خواهند تا به اهداف اقتصادی و سیاسی خود برسند، هرگز پیشوایی امامان معنویت و پاکی را بر نمی‌تابند. هر قدر سخن این مکتب، مهم و اثرگذار باشد و گستره آن عرصه‌های مختلف فردی و اجتماعی را دربر گیرد، برای قدرت‌مندان وحشت‌ناک‌تر خواهد بود.

از این‌روی، بدخواهان انسانیت همواره در تلاشند تا با ترفندهای مختلف، نظام فکری و سیاسی اهل‌بیت را از شکوفایی و گسترش باز دارند. یکی از راه‌کارهای کهن آنان برای رسیدن به این هدف، فراخوانی مزدورانی است که حقیقت را وارونه و واقعیت را پوشیده بنمایند. شبهه‌افکنی، همین وارونه‌نمایی حقیقت و پوشیده‌نمایی واقعیت است. شبهه‌افکنی، خاک بر روی آفتاب پاشیدن است و این مذهب هر روز بیشتر و فزون‌تر خواهد درخشید، اما آگاهان پرده از چهره آنان باید بردارند و حقیقت این مدعیان آزاداندیشی را بر همگان بنمایانند. آنهایی که برای رسیدن به متاع قلیل دنیا نه تنها به آخرت خود که به شرافت و انسانیت خود نیز چوب حراج زده‌اند و با تکرار سخنان پوسیده گذشتگان فاسق خود در صدد مضطرب و مشوش کردن ذهن کسانی هستند که منتظر ظهور دولت اهل‌بیت هستند. خود فروختگانی که بر مؤمنان کم‌اطلاع جامعه دام گسترده‌اند و سخنان هزاران بار جواب گرفته را با رنگ و لعابی دیگر عرضه می‌کنند و با وقاحت تمام مدعی یافتن حقیقتی جدید می‌شوند. و باز خداوند چه نیکو فرموده است که: **بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ* وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ** ۱۲

استاد سیدسامی بدری خطاب به نویسنده نوشته است:

أَحَبُّ أَنْ أَصَارَ حَكَّ أَنْ الْجَهْدَ الَّذِي بَدَلْتَهُ شَخْصِيًّا لِلرَّدِّ
علی شهباتک و بذله إخوة آخرون فی کتابات ستظهر قریباً
جزاهم الله تعالی علیها خیر الجزاء لیس من أجل أن تغیر
تصوراتک الخاطئة عن إمامة أهل البيت و ذلک لأنک

لو أردت أن تصل إلى الحقيقة فيها فقد كانت ميسرة لك
حين كنت تعيش في عمق مصادر الشيعة و تراثهم الفكري
و من ثمّ لست بحاجة إلى هذه الأبحاث. ۱۳

چکیده شبهه‌ها

- متکلمان شیعه استدلال به این احادیث را از قرن چهارم آغاز کرده‌اند و پیش‌تر، آن مباحث در کتاب‌هایشان به چشم نمی‌خورد؛
- امامیه خود در ابتدا فرزند امام حسن عسکری را خاتم الائمه نمی‌دانستند؛
- احادیثی وجود دارد که بنابر آنها روشن می‌شود امامان نام امام بعد خود را نمی‌دانسته‌اند؛
- همواره شیعیان پس از رحلت هر امام بر سر جانشین او اختلاف داشته‌اند؛
- چگونگی آگاهی امام بر آغاز امامتش؛
- چگونگی امکان شناخت امام بعدی برای مردم؛
- نشان دادن راه‌کار تشخیص امام به مردم و اشاره نکردن به فهرست اسامی امامان؛
- ناآگاهی زراره، فقیه و شاگرد بزرگ امام صادق از نام امام پسین؛
- پیش آمدن بدا در امامت سیدمحمد و امام شدن برادرش امام حسن عسکری به جای وی؛
- اشاره نکردن محدثان و مورخان شیعه به فهرستی چنین در دوران حیرت (بعد از امام حسن عسکری)؛
- تردید شیخ صدوق در شمار امامان؛
- روایت‌های بیان‌کننده وجود امامان دیگر بعد از امام دوازدهم؛
- اختلاف شیعیان در شمار امامان (دوازده یا سیزده نفر)؛
- ساخت کتاب سلیم بن قیس که اساس عقیده به دوازده امام است، در قرن چهارم؛
- اعتماد مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق در دوازده امام به کتاب سلیم؛
- نقل کتاب سلیم توسط ابوسمینه کذاب و احمد بن هلال غالی؛

۱۷. ابن غضائری و جعلی دانستن کتاب سلیم؛

۱۸. شیخ مفید و تضعیف کتاب سلیم؛

۱۹. اعتراض زیدیه بر پایه تازه به وجود آمدن احادیث دوازده امام؛

۲۰. دلالت نکردن احادیث دوازده امام بر فرزند امام حسن عسکری ؛

خلاصه پاسخ‌ها

۱. استدلال نکردن متکلمان به این احادیث، دلیل بر نبودن این احادیث نیست؛

۲. هیچ دلیلی بر این ادعای غیرواقعی خود نیاورده و تنها به دلیلی ساختگی بسنده کرده است؛

۳. این برداشتی نادرست از روایات است و امامان نام چندین امام پس از خود را نیز خبر داده‌اند؛

۴. دلیل اعم از مدعاست و اختلاف مردم دلیل‌های فراوانی دارد؛

۵. این پرسش درباره فعلیت یافتن امامت و بیرون از بحث است؛

۶. این پرسش، ویژگی (شهرت) این روایات را نفی می‌کند و بررسی اصل این روایات بیرون از این بحث است؛

۷. یاد دادن یک راه‌کار، دلیل نبودن روش‌های دیگر نیست (اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند)؛

۸. این هم تفسیری نادرست از روایات است و مرحوم زراره نام امام بعد بلکه همه امامان را می‌دانسته است؛

۹. این نیز تفسیری نادرست است و منظور از بدا، آشکار شدن حکم خداوند است نه تغییر آن؛

۱۰. این نسبت نارواست و محدثان این احادیث را آورده‌اند؛

۱۱. این نسبت نیز نارواست و شیخ صدوق با صراحت و تأکید عقیده خود را در کتاب اعتقادات بیان کرده است؛

۱۲. این نیز تفسیری نادرست از روایات است و منظور روایات، امامان دیگری غیر از این امامان نیست؛

۱۳. شیعیان هرگز اختلافی در شمار امامان نداشته‌اند و چنین تفسیری به دلیل نابسندگی دقت در روایات است؛

۱۴. این ادعا خلاف واقع است؛ زیرا روایات متعددی از اصحاب پیامبر وجود دارد که بر سلیم مقدم هستند؛

۱۵. این ادعا نیز خلاف واقع است؛ زیرا نود درصد روایت دوازده امام را این بزرگان از غیرسلیم نقل کرده‌اند؛

۱۶. مؤلفان شیعه بیش از سی طریق (سند) به سلیم دارند و این دو نفر تنها در سه طریق واقعدند، لذا وجود نام این دو تأثیری ندارد؛

– بدخواهان انسانیت همواره در تلاشند تا با ترفندهای مختلف، نظام فکری و سیاسی اهل بیت را از شکوفایی و گسترش باز دارند. یکی از راه‌کارهای کهن آنان برای رسیدن به این هدف، فراخوانی مزدورانی است که حقیقت را وارونه و واقعیت را پوشیده بنمایند – منظور از بدا، آشکار شدن حکم خداوند است نه تغییر آن

۱۷. به عقیده دانش‌مندان شیعه، چون نظر ابن‌غضائری اجتهادی است، برای دیگران حجیت ندارد؛

۱۸. این تفسیری نادرست از کلام ایشان است. شیخ مفید در مقام هشدار به مردم عادی است، نه تضعیف اصطلاحی؛

۱۹. شیخ صدوق همه اعتراض‌های زبیدی را پاسخ داده است، اما نویسنده هیچ اشاره‌ای به آنها نکرده است؛

۲۰. این احادیث به دو گونه بر فرزند امام حسن عسکری دلالت دارند: یکی به عموم و دیگری به متن.

تفصیل شبهه‌ها و پاسخ‌ها به صورت زیر در پی خواهد آمد.

دلیل الإثني عشرية. و هذا دليل متأخر... بدأ المتكلمون يستخدمونه بعد أكثر من نصف قرن من الحيرة، أي في القرن الرابع الهجري، و لم يكن له أثر في القرن الثالث عند الشيعة الإمامية، حيث لم يشر إليه الشيخ علي بن بابويه الصدوق في كتابه الإمامة و التبصرة من الحيرة كما لم يشر إليه النوبختي في كتابه فرق الشيعة و لا سعد بن عبدالله الأشعري القمي في المقالات و الفرق... و ذلك لأن النظرية الإثني عشرية طرأت على الإمامية في القرن الرابع، بعد أن كانت النظرية الإمامية ممتدة إلى آخر الزمان بلا حدود و لا حصر في عدد معين، كما هو الحال عند الإسماعيليين و الزيدية... لأنها كانت موازية لنظرية الثوري و بديلاً عنها... فإدام في الأرض مسلمون و يحتاجون إلى دولة و إمام و كان محرماً عليهم اللجوء إلى الثوري و الإتيان، كما تقول النظرية الإمامية كان لابد أن يعين الله لهم إماماً معصوماً منصوباً عليه... فلماذا إذا يحصر عدد الأئمة في اثني عشر واحداً فقط؟

بنابر ادعای نویسنده، متکلمان شیعه در قرن چهارم این استدلال را آغاز کرده‌اند و در قرن سوم، نزد شیعیان اثری از آن نیست. نویسنده برای اثبات ادعای خود سه کتاب را نام می‌برد و نتیجه می‌گیرد که اعتقاد به انحصار امامان در دوازده امام، نیم قرن بعد از شهادت امام یازدهم میان شیعه به وجود آمده است. شیعیانی مانند زبیدی و اسماعیلیه بدون انحصار به امتداد امامت تا آخر الزمان معتقد بوده‌اند. زیرا باور به امامت در برابر باور به شورا است.

نویسنده، این قسمت را با چنین مغالطه که متکلمان، استدلال

به احادیث دوازده امام را از قرن چهارم آغاز کرده‌اند شروع می‌کند. چنین عقیده‌ای (انحصار عدد امامان) قبل از این زمان در میان شیعیان نبوده است. وی در ادامه نتیجه می‌گیرد که چنین احادیثی هم نبوده است.^{۱۴} چند نکته در این باره گفتنی است:

۱. وی برای اثبات ادعای خود، سه کتاب را نام می‌برد که نخستین آنها کلامی نیست و دومی و سومی آنها نیز یک کتاب است که به دو نفر نسبت داده‌اند. وانگهی ممکن است دو کتاب با یک محتوا باشند که به شمارش فرقه‌های مختلف شیعه می‌پردازند، نه بیان اعتقادات امامیه و بیان دلایل آنها. در نتیجه، نویسنده هرگز به کتابی کلامی اشاره نکرده که عقاید امامیه را بیان کند و ادعایش دلیل صحیحی ندارد - در ادامه، توضیح بیشتری درباره کتاب‌ها خواهد آمد.

۲. بر فرض تنزل و پذیرش این سه کتاب، این سخن (استدلال نکردن متکلمان قرن سوم) در صورتی پذیرفتنی است که اکثر آثار آن دوران در این زمان موجود باشد و این قضاوت پس از بررسی آنها پذیرفتنی است. تنها مرحوم نجاشی در کتاب رجالش که مخصوص مؤلفان شیعه است، از ۱۲۶۹ نفر نام برده که بعضی از آنها چندین کتاب داشته‌اند و طریق خود را نزدیک به ۸۵۰ کتاب بیان می‌کند. با توجه به این آمار که تنها درباره یک کتاب رجال است، باید از نویسنده پرسید که به چه تعداد از این کتاب‌ها دسترس داشته و آنها را بررسی کرده است و چنین مطلبی را در آنها نیافته که ادعا می‌کند این استدلال در نسل‌های قبل موجود نبوده است. آیا از محتوای سه کتاب به محتوای بیش از هزار کتاب می‌توان پی برد؟

۳. این استدلال بر خلاف ادعای نویسنده در کتاب‌های کلامی قرن سوم وجود دارد. تحقیق منصفانه اقتضا می‌کند که مدعی کتاب‌هایی را یاد کند که به این احادیث استدلال کرده‌اند. البته چنان که روشن می‌شود نویسنده هرگز به مطرح کردن دلیل‌هایی خلاف بر ادعایش علاقه‌ای ندارد و ترجیح می‌دهد از آنها بگذرد. استاد سامی بدری درباره یکی از این کتاب‌ها که نویسنده‌اش نه سال پیش از پدر شیخ صدوق و مرحوم کلینی رحلت کرده، قبل از چاپ کتاب به نویسنده تذکر داده، اما وی نه در کتاب نخست و نه در کتاب دیگرش که خلاصه آن است، بدان کتاب اشاره‌ای نکرده است.

استاد سامی بدری چنین آورده است:

لقد أشار إلى العقيدة الإثنى عشرية أيضاً إبراهيم بن نوبخت (متوفى ٣٢٠ هـ) في كتابه (ياقوت الكلام) وهو أقدم كتاب كلامي عند الشيعة ومؤلفه من أعلام القرن الثالث الهجري وهو معاصر لعلي بن بابويه وقد تلقاه الشيعة عنه بالقبول جيلاً بعد جيل حتى وصل إلى العلامة الحلّي فأفرد كتاباً في شرحه سماه أنوار الملكوت في شرح الياقوت (صفحة ٢٢٩) و إلى القارئ الكريم نصّ كلام صاحب ياقوت الكلام و شرح العلامة الحلّي له. قال إبراهيم بن نوبخت: القول في إمامة الأحد عشر بعده (أي بعد علي) نقل أصحابنا متواتراً نصّ عليهم بأسمائهم من الرسول يدلّ على إمامتهم، و كذلك نقل النصّ من إمام علي إمام و كتب الأنبياء سالفاً يدلّ عليهم و خصوصاً خبر مسروق يعترفون به. و قال العلامة الحلّي في شرح هذا الكلام: أما إمامة باقى الأئمة فهى ظاهرة بعد إمامة علي و ذلك من وجوه: أحدها: النصّ المتواتر عن النبيّ على تعيينهم، و نصبهم أئمة، فقد نقل الشيعة بالتواتر أنّ النبيّ قال: للحسين هذا إبنى إمام إبن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعة، تاسعهم قائمهم، و غير ذلك من الأخبار المتواترة. الثانى: ما نقل من النصّ على إمام من إمام يسبقه بالتواتر من الشيعة. الثالث: أنّ أساميه و النصّ على إمامتهم موجودة فى كتب الأنبياء السالفة كالطورا و الإنجيل. الرابع: أنّ أخبار الخصوم مشهورة فى النصّ عليهم من النبيّ لخبر مسروق عن عبدالله بن مسعود أنّه قال... عهد إلينا نبياً أن يكون بعده اثنا عشر خليفة عدد نساء بنى إسرائيل و كذا ما نقل عن غيره (كجابر بن سمرة و حذيفة بن أسيد و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و أبى جحيفة)^{١٥}

استدلال ابراهيم نوبختى به خبر مسروق نشان مى دهد به احاديث دوازده امام استدلال مى کرده اند.

٤. بر فرض تنزل اگر بپذیریم که پیش تر از قرن سوم به احاديث دوازده امام استدلالی نکرده اند، آیا مى توان چنین نتیجه گرفت که عقیده به انحصار امامان نزد شیعه نبوده است؟ بی گمان، این نتیجه گیری، مغالطه است؛ زیرا دلیل اعم از مدعا به شمار مى رود و نمى تواند آن را ثابت کند؛ چون تنها دلیل انحصار شمار امامان به دوازده نفر، احاديث دوازده امام نیست.

شیعیان امام را براساس نص تعیین مى کنند و احاديث دوازده امام، یکی از این نص ها به شمار مى رود. احاديث نص هر امام درباره امام بعد، نمونه دیگر از این نص هاست. لذا وقتى برای غیر از این افراد نصى نرسیده، پس کسی از شیعه به امامت غیر آنها اعتقاد ندارد. این امر بدون احاديث دوازده امام هم اثبات شدنی است. و انحصار شمار امامان به همین معناست. ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی^{١٦} استاد متکلمان امامیه در دوران حیرت، (از اصحاب امام حسن عسکری که هنگام وفات امام در محضرشان بود و

بنابر ادعای نویسنده، متکلمان شیعه در قرن چهارم این استدلال را آغاز کرده اند و در قرن سوم، نزد شیعیان اثری از آن نیست. نویسنده برای اثبات ادعای خود سه کتاب را نام مى برد و نتیجه مى گیرد که اعتقاد به انحصار امامان در دوازده امام، نیم قرن بعد از شهادت امام یازدهم میان شیعه به وجود آمده است.

امام عصر را زیارت کرد)^{۱۷} در آخر کتاب *التنبیه* به همین استدلال بسنده کرده است. شیخ صدوق سخن ایشان را چنین می‌آورد:

و رِبَا قَالَ خُصُومَنَا - إِذَا عَضَهُمْ (لِزْمِهِمْ) الْحِجَاجَ وَ لِزْمَتِهِمُ الْحِجَّةَ فِي أَنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ إِمَامٍ مَنْصُوصٍ عَلَيْهِ... بِنَصِّ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ - فَمَنْ هُوَ هَذَا الْإِمَامُ سَمَّوْهُ لَنَا وَ دَلُّوْنَا عَلَيْهِ؟ فَيَقَالُ لَهُمْ: ... إِذَا صَحَّ بِنَقْلِ الشَّيْعَةِ النَّصَّ مِنَ النَّبِيِّ عَلِيٍّ عَلِيٍّ صَحَّ بِمِثْلِ ذَلِكَ نَقْلُهَا النَّصَّ مِنْ عَلِيٍّ عَلَى الْحَسَنِ وَ مِنَ الْحَسَنِ عَلَى الْحُسَيْنِ ثُمَّ عَلَى إِمَامٍ إِلَى إِمَامٍ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلَى الْغَائِبِ الْإِمَامِ بَعْدَهُ: لِأَنَّ رِجَالَ أَبِيهِ الْحَسَنِ الثَّقَاتِ كُلَّهُمْ، قَدْ شَهِدُوا لَهُ بِالْإِمَامَةِ، وَ غَابَ لِأَنَّ السُّلْطَانَ طَلَبَهُ طَلَبًا ظَاهِرًا، وَ وَكَّلَ بِمَنَازِلِهِ وَ حَرَمَهُ سِتِّينَ.^{۱۸}

۵. آیا از استدلال نکردن به احادیث دوازده امام، می‌توان نتیجه گرفت که چنین احادیثی نبوده است؟ به چه دلیل متکلمان به تمام احادیث موجود باید استدلال کرده باشند؟ اکنون که نزدیک به دوازده قرن از دوران حیرت می‌گذرد، اگر متکلمی گروهی از روایات را که عقیده‌ای را اثبات می‌کنند، گرد آورد و به آنها استدلال کند، آیا چون تاکنون کسی به آنها استدلال نکرده، می‌توان ادعا کرد آن احادیث جعلی هستند؟ بی‌گمان، نویسنده با آوردن دلیلی اعم از مدعا مغالطه می‌نماید؛ زیرا استدلال نکردن دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد که یکی از آنها نبودن حدیث است. ملاک تشخیص وجود روایات، کتاب‌های روایی است، نه استدلال متکلمان.

نویسنده کتاب‌هایی از قرن سوم را نام می‌برد و مدعی می‌شود که در این کتاب‌ها از انحصار خبری نیست. اولین آنها، کتاب *الإمامة والتبصرة من الحيرة* نوشته شیخ علی بن بابویه پدر شیخ صدوق است. وی در بخش اول کتاب *تطور* که این کتاب خلاصه آن است، در مورد ایشان می‌نویسد:

وَ حَاوَلَ إِبْنُ بَابُوهٍ أَنْ يَفْسُرَ الْأَحَادِيثَ الْوَارِدَةَ بِالْبَدَاءِ بِالتَّقِيَّةِ، بَعْدَ اسْتِحَالَةِ الْجَمْعِ بَيْنَ الْبَدَاءِ وَ الْقَوْلِ بِوُجُودِ الْقَائِمَةِ الْمَسْبُوقَةِ بِأَسْمَاءِ الْأَثَمَةِ؛^{۱۹}

پدر شیخ صدوق احادیث درباره بدا در امامت را تفسیر به تقیه کرده؛ چون آنها را جمع‌شدنی با اعتقاد به وجود فهرست اسامی ائمه نمی‌دیده است.

اگر در زمان وی به چنین فهرستی اعتقاد نبوده، چرا نویسنده دلیل حمل اخبار بدا را به تقیه اعتقاد به وجود این فهرست بیان کرده است؟ اگر این اعتقاد در زمان وی موجود بوده، چرا نویسنده مدعی می‌شود در زمان علی بن بابویه این اعتقاد نبوده و در قرن بعد پیدا شده است؟ این تناقض‌گویی از کجا برآمده است؟

افزون بر این، شیخ علی بن بابویه و ثقة‌الاسلام کلینی هر دو در سال ۳۲۹ قمری رحلت کرده‌اند. ثقة‌الاسلام کلینی در کتاب شریف *کافی* احادیث دوازده امام را در باب «ما جاء فی الاتنی عشر و النص علیهم»^{۲۰} آورده است. نویسنده مدعی شده مؤلفان قرن سوم این احادیث را نیاورده‌اند و برای اثبات ادعای خود از کتاب شیخ علی بن بابویه نام می‌برد. حال باید پرسید که نویسنده محقق، چگونه شیخ علی بن بابویه را از مؤلفان قرن سوم می‌شمرد، اما ثقة‌الاسلام کلینی را از مؤلفان قرن سوم نمی‌داند؟ آیا وی موارد نقض را نادیده می‌گیرد؟

دیگر آن که نویسنده ادعایی را درباره متکلمان و عدم استدلال آنها به احادیث دوازده امام مطرح می‌کند، اما هنگام شاهد آوردن از مرحوم علی بن بابویه نام می‌برد، در حالی که ایشان محدث است و نه متکلم و از این‌رو، وجود استدلال کلامی در کتابش دور از انتظار است. گویا وی میان متکلمان و محدثان تفاوتی نمی‌گذارد! اگر وی معتقد است که محدثان شیعه نیز این احادیث را نقل نکرده‌اند، این ادعا نیز خلاف واقع است. در ادامه، نام محدثانی که پیش از قرن چهارم این احادیث را نقل کرده‌اند، خواهد آمد.

بنابر تصریح نویسنده، کتاب *الإمامة والتبصرة من الحيرة*، به انگیزه راه‌نمایی کسانی تألیف شده که در مسئله امامت، دچار تحیر و سرگردانی بوده‌اند و همان‌گونه که مقدمه بیان‌گر آن است و بارها بر آن تأکید می‌کند، پاسخ‌گویی و راه‌نمایی به نسب و عدد ائمه و محصور و تغییرناپذیر بودن عدد، در روایات است. برای مثال ایشان می‌فرماید:

جَمَعْتَ أَخْبَارًا تَكْشِفُ الْحَيْرَةَ وَ تَجَسِّمُ النِّعْمَةَ وَ تَنْبِئُ عَنِ الْعَدَدِ وَ تَوْثُنُ مِنْ وَحْشَةِ طَوْلِ الْأَمَدِ.^{۲۱}

اگر مرحوم علی بن بابویه به معین و محدود بودن ائمه معتقد نبوده، خبر دادن از عدد چه معنایی دارد؟ منظور ایشان از اخباری که از عدد خبر داده چه احادیثی است؟ حدیث لوح و

صحیفه که از آنها نام می‌برد، چه روایاتی هستند؟

البته مؤلف کتاب *الامامة والتبصرة*، نام و دلایل امامت ائمه را تنها تا امام رضا آورده است و به انجام رساندن کتاب موفق نشده، بنابراین جا ندارد کسی بگوید مؤلف احادیث دوازده امام را نیاورده است؛ زیرا محدثان در اثبات امام دوازدهم به احادیث دوازده امام تمسک می‌کنند و این احادیث را مقدمه بحث امامت نمی‌آورند تا کسی بگوید جای آن اول کتاب بوده و اگر این احادیث وجود داشت، باید در اول کتاب می‌آوردند. برای نمونه، سه تن از علمای بزرگ شیعه که مانند علی بن حسین (پدر شیخ صدوق) کتاب خود را به ترتیب ائمه مرتب کرده‌اند، احادیث دوازده امام را در باب امام دوازده یا بعد از آن آورده‌اند. ثقة الاسلام کلینی در *کافی* احادیث دوازده امام را بعد از باب «مولد صاحب» در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم»^{۲۲} آورده است. شیخ مفید در *ارشاد* احادیث دوازده امام را در باب امام دوازدهم زیر عنوان «باب ما جاء من النص علی امامة صاحب الزمان، الثانی عشر من الأئمة فی مجمل و مفصل علی بیان»^{۲۳} آورده است. صاحب *دلائل الامامة* نیز در باب «معرفة وجوب القائم و أنه لابد أن يكون»^{۲۴} که ویژه امام مهدی است، این احادیث را ذکر کرده است. قسمت‌هایی از مقدمه مؤلف (پدر شیخ صدوق) در پی می‌آید:

وإن کلمتهم لا تبطل و حجّتهم لا تدحض و عددهم لا یختلف، و نسبهم لا ینقطع، حتّی یرث الله جلّ جلاله الأرض و من علیها و هو خیر الوارثین.
فجمعت أخباراً تکشف الحیرة و تجسم النعمة و تنبئ عن العدد و تؤنس من وحشة طول الأمد.

و لو کان أمرهم مهملاً عن العدد و غفلاً، لما وردت الأخبار الوافرة بأخذ الله میثاقهم علی الأنبیاء و سالف الصالحین من الأمة و یدلّک علی ذلك قول أبی عبدالله حین سئل عن نوح لما ذکر، استوت سفینته علی الجودی بهم: هل عرف نوح عددهم؟ فقال: نعم و آدم . و کیف یختلف عدد، يعرفه أبو البشر و من درج من عترته و الأنبیاء من عقبه، علی شرمه من ذریته و بقیة سیره من ولده؟! و أی تأویل یدخل علی حدیث اللوح^{۲۵} و حدیث الصحیفة المختومة^{۲۶}؟ و الخبر الوارد عن جابر فی صحیفة فاطمة؟

و یدلّک علی هذا قوله: یملک السابغ من ولد الخامس، حتّی یملاها عدلاً كما ملئت جوراً.^{۲۷}

فکیف الحیجة الآن فی آدم أنّه حفظ أساءهم؟ و ما القول فی أمر نوح أنّه علم عددهم؟ و کیف یثبت أن الله عزّ و جلّ أخذ علی الأمة کلّها عهدهم و هو ینسخ أمرهم و یدوله فی أسائهم؟ و بأی دلیل یدفع أمر اللوح؟ فأخبار الأظلة، و الآثار الواردة أن الله خلقهم قبل الأمم، و ما کان الله لیأخذ مولی من أولیائه علی قوم، ثم یدوله فی

پدر شیخ صدوق احادیث درباره بدا در امامت را تفسیر به تقیه کرده؛ چون آنها را جمع شدنی با اعتقاد به وجود فهرست اسامی ائمه نمی‌دیده است.

ذلك و قد قبض إليه منهم العدد الكثير... والإمامة لا تغيّر
و النسب لا ينقطع و العدد لا يزيد و لا ينقص.

چنان که ملاحظه می‌شود مرحوم علی بن بابویه به انحصار عدد امامان معتقد است و حدیث «یملک السابع من ولد الخامس» را نیز شاهد می‌آورد که بر عدد دوازده دلالت می‌کند. اگر نویسندگان این حدیث را جزء احادیث دوازده امام بدانند، معلوم می‌شود که این احادیث در آن زمان بوده است و حرف وی نقض می‌گردد. اگر نویسندگان این حدیث را جزء احادیث دوازده امام ندانند، باز این سخن ثابت می‌شود که دلیل حصر امامان تنها احادیث دوازده امام نیست و اگر متکلمان به احادیث دوازده امام استدلال نکرده باشند، به این معنا نیست که به محصور بودن امامان هم اعتقاد نداشته‌اند و ثابت می‌شود دلیل نویسندگان اعم از مدعی اوست.

فرق الشیعه نوشته مرحوم ابومحمد حسن بن موسی نوبختی^{۲۸} کتاب دومی است که نویسندگان از آن نام می‌برد. وی مدعی می‌شود که نوبختی به احادیث دوازده امام استدلال نکرده است.

۱. شیعیان این کتاب را استدلالی برای اثبات عقیده خود نمی‌دانند. نوبختی در این کتاب در صدد شمارش گروه‌های مختلف شیعه است. بنابراین، انتظار نویسندگان درباره استدلال نوبختی به احادیث دوازده امام نارواست.

۲. البته نمی‌توان گفت که نوبختی به انحصار عدد امامان اعتقاد ندارد. بنابر عبارتهای کتاب **فرق الشیعه**، نوبختی به محصور و محدود بودن شمار امامان و ختم آنان به فرزند امام حسن عسکری باور دارد؛ زیرا وی بعد از بیان عقیده گروه‌های مختلف شیعه درباره جریان امامت بعد از امام حسن عسکری می‌آورد:

و لایجوز شیء من مقالات هذه الفرق کلها فنحن
مستسلمون بالماضی و إمامته مقرون بوفاته معترفون بأن له
خلفاً قائماً من صلبه و أنّ خلفه هو الإمام من بعده حتی یظهر
و یعلن أمره...^{۲۹}

بنابراین عبارت، اعتقاد نوبختی به غیبت فرزند امام حسن عسکری روشن می‌شود؛ زیرا وی می‌گوید که ایشان ظهور خواهند کرد. وی بعد از بیان روایات خالی نبودن زمین از حجت می‌نویسد:

و قد رُویت أخبار كثيرة أنّ القائم تحفی علی الناس ولادته و

یحمل ذكره و لا یعرف، إلاّ أنّه لا یقوم حتی یظهر و یعرف أنّه

امام بن امام و وصی بن وصی یؤتم به قبل أن یقوم.^{۳۰}

از این رو، روشن می‌شود که نوبختی بنابر روایات فراوانی، حضرت قائم را غایب می‌داند، یعنی به غیبت و بودن قائم آل محمد از فرزندان امام حسن عسکری باور دارد.

از سویی، با توجه به احادیث فراوانی که قائم را آخرین امام معرفی کرده،^{۳۱} معلوم می‌شود که نوبختی فرزند امام عسکری را خاتم امامان می‌دانسته است. افراد و گروه‌ها نیز چنین رفتار می‌کرده‌اند که با قائم خواندن یکی از امامان، امامان بعد را دیگر نپذیرفته‌اند و منتظر قیام او مانده‌اند. پس وی نیز با این جملات اعتقاد خود به ختم و انحصار عدد امامان را بیان کرده است. بنابراین، نویسندگان نتیجه‌ای باطل گرفته است.

اگر نوبختی به احادیث دوازده امام اشاره نکرده؛ زیرا جایی برای آنها نبوده و نویسندگان، استدلال نکردن را دلیل بر بی‌اعتقادی به حصر نمی‌تواند یاد کند؛ زیرا وی به حصر معتقد است و باز نشان می‌دهد که تنها دلیل انحصار احادیث دوازده امام نیست.

کتاب **المقالات و الفرق**، نوشته سعد بن عبدالله اشعری قمی کتاب سومی است که نویسندگان از آن نام می‌برد. وی معتقد است که در این کتاب هم بر احادیث دوازده امام استدلال به چشم نمی‌خورد.

۱. این کتاب به احتمال قریب به یقین همان کتاب **فرق الشیعه** نوبختی است و بسیار بعید می‌نماید که دو کتاب چنین فراوان مشابه و همانند هم یافت شوند.^{۳۲}

۲. اگر به تعدد کتاب‌ها نیز معتقد شویم، از آن رو که عبارتهای کتاب قمی را مشابه کتاب نوبختی می‌یابیم، خواهیم گفت که ایشان نیز اولاً در صدد شمارش فرقه‌ها هستند، نه استدلال بر عقاید شیعه و دیگر آن که فرزند امام عسکری را قائم آل محمد می‌داند و هرگز در این کتاب نشانه‌ای بر متعدد بودن امامان بعد از امام عسکری وجود ندارد. ایشان درباره فرزند امام عسکری می‌آورد:

فکیف بالغریب الوحید الشریذ الطرید المطلب الموتور بأبیه
و جدّه.

که بنا به حدیث امام علی و امام باقر به مهدی موعود اشاره دارد.

الف) حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد بن موسى بن عمران رضی الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن عبد الحميد، و عبد الصمد بن محمد جميعاً، عن حنان بن سدير، عن علي بن الحزور، عن الأصمغ بن نباتة قال: سمعت أمير المؤمنين يقول: صاحب هذا الأمر الشريف الطريد الفريد الوحيد.^{۳۳}

ب) حدَّثنا محمد بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدَّثني أحمد بن ميثم، عن عبيدالله بن موسى، عن عبد الأعلى بن حصين الثعلبي، عن أبيه، قال: لقيت أبا جعفر محمد بن علي في حج أو عمرة. فقلت له: كبرت سنّي، و دقّ عظمي، فلست أدرى يقضى لي لقاءك أم لا فاعهد إليّ عهداً و أخبرني متى الفرج. فقال: إنّ الشريف الطريد الفريد الوحيد المفرد من أهله الموتور بوالده المكتنّى بعمّه، هو صاحب الرايات و اسمه إسم نبی. فقلت: أعد عليّ، فدعا بكتاب أديم أو صحيفة فكتب لي فيها.^{۳۴}

در کتاب اشعری نیز آمده است:

و قد رويت الأخبار الكثيرة الصحيحة أنّ القائم تخفى على الناس ولادته و يخمل ذكره و لا يعرف إسمه و لا يعلم مكانه، حتّى يظهر و يؤم به قبل قيامه.^{۳۵}

از این رو، ایشان نیز فرزند امام حسن عسکری را قائم یعنی آخر امامان می داند و لذا به انحصار امامان اعتقاد دارد.^{۳۶}

نویسنده در ادامه خلط و مغالطه‌ای دیگر می کند. وی به امامیه نسبتی ناروا می دهد که آنان ابتدا به جریان امامت بدون عدد معین و محدود تا آخر الزمان معتقد بوده‌اند؛ چون این نظریه در برابر نظریه شورا و به جای آن است.

نویسنده هیچ مدرکی ارائه نمی دهد که نامحدود بودن تعداد امامان را ثابت کند و تنها به قیاس روی می آورد؛ از آن رو که نظریه شورا عدد محدودی ندارد، پس نظریه امامیه نیز که در مقابل آن است، عدد محدودی ندارد. قاعده اولیه در تقابل دو نظریه، مغایرت آن دو است، مگر این که دلیلی تشابه را در موردی ثابت کند. لذا چگونه از تقابل یک نظریه با نظریه دیگر اصول و قواعد نظریه مقابل را می توان کشف کرد؟ آیا چون دموکراسی در مقابل پادشاهی است، قوانین آنها را مشابه هم می توان پنداشت؟ پس در مقابل هم بودن دو نظریه، اگر دلیل مغایرت دو نظریه نباشد، هرگز دلیل تشابه دو نظریه نمی تواند باشد. این گونه سخن راندن، مغالطه است، نه استدلال علمی و اقامه دلیل.

امامیه از نخست به امتداد امامت تا آخر زمان معتقد بوده‌اند، یعنی زمین هرگز از حجت خالی نمی شود. اکنون نیز این نظر به قوت خود باقی است. جالب توجه آن که امتداد امامت تا آخر زمان با آمدن پی در پی امامان تا آخر زمان هیچ ملازمه‌ای ندارد. این نیز خلط و مغالطه‌ای به شمار می رود که نویسنده دچار آن گردیده است. ناگفته نماند که شاید مردم عادی گمان می کرده‌اند چنین ملازمه‌ای وجود دارد و امامان زیادی خواهند آمد، ولی اثبات این به دلیل نیاز دارد و دیدگاه مردم هرگز به پای یک مکتب و مذهب

- نویسنده هیچ مدرکی ارائه نمی دهد که نامحدود بودن تعداد امامان را ثابت کند و تنها به قیاس روی می آورد

- امامیه از نخست به امتداد امامت تا آخر زمان معتقد بوده‌اند، یعنی زمین هرگز از حجت خالی نمی شود. اکنون نیز این نظر به قوت خود باقی است

نوشته نمی‌شود؛ زیرا آگاهی کم مردم حتی سبب گسترش خرافات فراوانی به نام مطالب دینی در بین آنان می‌شود. آیا همه آنها را نظریات آن مذهب می‌توان شمرد و بعد به آن مذهب تاخت و آن را محکوم نمود؟

۳. حتی ممکن است دانش‌مندان، عقیده‌ای داشته باشند که با گذشت زمان و دقت بیشتر در مدارک و دلایل، متوجه اشتباه بودن آن شوند و آن را اصلاح نمایند. آیا می‌توان ادعا کرد چون این نظریه بعدها به وجود آمده یا اصلاح شده، پس جعلی است؟ اگر چنین باشد باید باب تحقیق و بررسی را بست و حق را همان دانست که اولی‌ها گفته‌اند و نظریات پسینیان را همه باطل دانست. روش صحیح، در این موارد مراجعه به دلایل نظریه است. اگر دلیل استناد شده ضعیف یا جعلی باشد، معلوم می‌شود که آن نظر ضعیف یا دروغ است و اگر قوی و متقن باشد، معلوم می‌شود گذشتگان نادرست رفته‌اند. جدید بودن نظر، دلیل بر جعلی بودن آن به شمار نمی‌رود. البته در این بحث، تغییری صورت نگرفته است و واقعیت ندارد که بگوئیم اثری از عدد دوازده در کتاب‌های قبل نیست. ولی بر فرض تنزل اگر دانش‌مندان نیز از عدم حصر به انحصار عدول کرده باشند، دلیل جعلی و دروغ بودن آن نمی‌شود و چنین ملازمه‌ای وجود ندارد و برای صحت و سقم آن باید به دلایل آن مراجعه کرد.

بسیار واضح است عدم وجدان دلیل عدم وجود نیست. وقتی کسی بر مطلبی دلیلی نمی‌یابد، باید درباره آن سکوت کند و در نهایت آن مطلب را ثابت نشده در نزد خود بخواند. اما چگونه بدون اقامه دلیلی بر خلاف، آن را می‌تواند نفی کند؟ وی هنگامی چنین ادعایی (اعتقاد نداشتن به انحصار) را می‌تواند طرح کند که بر متعدد بودن امامان بدون محدودیت، دلیلی آورد و ایشان هرگز چنین دلیلی را نیاورده است.

متن کتاب:

من هنا لم یکن الإمامیون یقولون بالعدد المحدود فی الأئمة ولم یکن - حتی الذین قالوا بوجود الإمام محمد بن الحسن العسکری - یعتقدون فی البدایة أنه خاتم الأئمة وهذا هو النوبختی فی کتابه فرق الشیعة یقول: إن الإمامة ستستمر فی أعقاب الإمام الثانی عشر إلى یوم القیامة؛ أنظر فرق

الشیعة: «الفرقة التي قالت بوجود ولد للعسکری.»

شبهه دوم: نویسنده ادعا می‌کند امامیه از نخست امام دوازدهم را خاتم امامان نمی‌دانسته است و برای اثبات نظر خود می‌گوید که نوبختی به استمرار امامت در فرزندان امام دوازدهم معتقد بوده است.

پاسخ: نویسنده برای آن که بتواند دلیلی دست‌وپا کند، متن کتاب نوبختی را چنین تحریف می‌کند:

إن الإمامة ستستمر فی أعقاب الإمام الثانی عشر إلى یوم القیامة.

در حالی که این مطلب کذب و افتراست و نوبختی هرگز سخنی از فرزندان یا نسل امام دوازدهم به میان نیاورده، بلکه چنین نوشته است:

ولا یقطع من عقب الحسن بن علی ما اتصلت أمور الله عز وجل ولا ترجع إلى الإخوة ولا یجوز ذلك وأن الإشارة والوصیة لاتصحان من الإمام ولا من غیره إلا بشهود أقل ذلك شاهدان فما فوقها، فهذا سبیل الإمامة والمنهاج الواضح للأحباب الذی لم تزل الشیعة الإمامیة الصحیحة التشیع علیه.^{۳۷}

وی به امام یازدهم اشاره کرده، نه امام دوازدهم، دیگر آن که اعقاب نگفته که بر تعدد دلالت نماید، بلکه عقب و مفرد آورده که اگر ظهور در فرد واحد نداشته باشد، تعدد را هم نمی‌رساند. استاد سامی بدری نیز چنین می‌گوید:

ولو فرض صحّة قول صاحب النشرة أن یكون للنوبختی صاحب کتاب فرق الشیعة مثل ذلك الرأی الذی افتراه علیه لعرف عنه و سجل علیه من قبل علماء الشیعة كالشیخ الصدوق و الشیخ المفید و هما قریبان من عصر النوبختی و کلاهما کان قد تصدّی للشبهات التي أثرت علی العقیدة بالاثنتی عشر إماماً، و بخاصّة أنّ الشیخ المفید قد ذکر فی کتابه العیون و المحاسن (ص ۳۲۱) الفرقة التي تقول بأنّ الإمام بعد الحسن العسکری هو إینه محمّد و لكنّه قد مات و سیحی فی آخر الزمان و یقوم بالسیف.^{۳۸}

بنابراین، وی برای ادعای خود درباره پی‌درپی آمدن امامان هیچ مستندی در نمی‌افکند و تنها چون نظریه امامت در مقابل

نظریه شورا است و شورا پی‌درپی رهبر انتخاب می‌کند، معتقد است که امامیه معتقدند باید امام نیز پی‌درپی باشد. حال این که گفتیم چنین قیاس کردن و نتیجه گرفتن هیچ ارزش علمی ندارد و به مغالطه شبیه است تا دلیل.

اشکال: هرچند نویسنده به این نکته نپرداخته، ممکن است گفته شود که از عبارت «و لا ینقطع من عقب الحسن بن علی ما اتصلت امور الله عزوجل» چنین فهمیده می‌شود که وی به آمدن پی‌درپی امامان تا قیامت معتقد بوده و امام دوازدهم را خاتم امامان نمی‌دانسته است.

جواب: این اشکال از ملازم دانستن تداوم امامت با پی‌درپی آمدن امامان ناشی می‌شود که پیش‌تر یادآور شدیم چنین ملازمه‌ای وجود ندارد. این جمله تنها تداوم امامت را بیان می‌کند، نه پی‌درپی آمدن امامان را و به کسانی پاسخ می‌گوید که گمان می‌کنند امامت در شرایط خاص از فرزند امام به برادر یا عمو یا پسر عمو منتقل می‌شود، یعنی گروه‌هایی که به امامت جعفر یا سید محمد و دیگران معتقد شده‌اند. نوبختی می‌گوید غیر از فرزند امام، هرگز شخص دیگری امام نمی‌شود و تا ابد این حکم جاری و تغییرناپذیر است، چنان که شیخ مفید در بیان عقیده امامیه می‌گوید:

فقال الإمامة إن الإمامة بعد الحسين في ولده لصلبه خاصة دون ولد أخيه الحسن وغيره من إخوته و بنی عمه و سایر الناس و آنها لا تصلح إلا لولد الحسين و لا يستحقها غیرهم: و لا تخرج عنهم إلى غیرهم ممن عداهم حتى تقوم الساعة.^{۳۹}

شیخ صدوق نیز روایتی را نقل می‌کند که به این جمله اشاره دارد:

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال: أخبرنا أحمد بن محمد الهمداني قال: حدَّثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن هشام بن سالم قال: قلت للصادق جعفر بن محمد: الحسن أفضل أم الحسين؟ فقال: الحسن أفضل من الحسين. [قال:] قلت: فكيف صارت الإمامة من بعد الحسين في عقبه دون ولد الحسن؟ فقال: إن الله تبارك و تعالی أحب أن يجعل سنة موسى و هارون جارية في الحسن و الحسين، ألا ترى أنهما كانا شريكين في النبوة كما كان الحسن و الحسين شريكين في الإمامة و إن الله عزوجل جعل النبوة في ولد هارون و لم يجعلها في ولد موسى و إن كان موسى أفضل من هارون، قلت: فهل يكون إمامان في وقت واحد؟ قال: لا إلا أن يكون أحدهما صامتاً مأموماً لصاحبه، و الآخر ناطقاً إماماً لصاحبه، فأما أن يكونا إمامين ناطقين في وقت واحد فلا. قلت: فهل تكون الإمامة في أخوين بعد الحسن و الحسين؟ قال: لا إنما هي جارية في عقب الحسين كما قال الله عزوجل: و جعلها كلمة باقية في عقبه ثم هي جارية في الأعتاب و أعتاب الأعتاب إلى يوم القيامة.^{۴۰}

چنان که پیداست، این تعبیرات نشان اعتقاد به پی‌درپی آمدن امامان نمی‌تواند باشد

وگرنه باید گفت شیخ صدوق و شیخ مفید نیز چنین اعتقادی داشته‌اند که این صحیح نیست. متن کتاب:

تشریح روایات کثیره یذکرها الصفار فی بصائر الدرجات و الکلینی فی الکافی و الحمیری فی قرب الاسناد و العیاشی فی تفسیره و المفید فی الإرشاد و الحرّ العاملی فی اثبات الهداة و غیرهم إلى أنّ الأئمة أنفسهم لم یكونوا یعرفون بحکایة القائمة المسبقة المعدّة منذ زمان رسول الله و عدم معرفتهم بیامتهم أو بیامامة الإمام اللاحق من بعدهم إلاّ قرب و فاتهم فضلاً عن الشیعة أو الإمامیة أنفسهم الذین كانوا یقعون فی حیرة و اختلاف بعد وفاة کلّ إمام و كانوا یتوسّلون بكلّ إمام أن یعیّن اللاحق بعده و یسمیة بوضوح لکی لا یموتوا و هم لا یعرفون الإمام الجدید.

شبهه سوم: بزرگان شیعه مانند مرحوم صفار، ثقة الاسلام کلینی، مرحوم حمیری، مرحوم عیاشی، شیخ مفید، شیخ حرّ عاملی و دیگران روایاتی نقل کرده‌اند که بنابر آنها، امامان به فهرست اسامی ائمه آگاه نبوده‌اند. بنابراین روایات، امامان حتی امام بودن خود را قبل از امامت نمی‌دانسته‌اند و امام بعد از خود را نیز نزدیک وفات خود شناخته‌اند، تا چه رسد به شیعیان که بعد از شهادت هر امام، دچار اختلاف و سردرگمی می‌شدند و برای شناخت امام بعد به امامان متوسل می‌شدند.

پاسخ: نخست آن که نویسنده برای اثبات ادعای خود مغالطه‌ای کرده است که نباید از نظر دور ماند. ایشان مدعی بود که عقیده به محصور بودن امامان در دوازده، قبل از قرن چهارم نبوده است، اما برای اثبات مدعای خود می‌گوید که امامان و شیعیان، نام همه امامان و حتی نام امام بعدی را نمی‌دانسته‌اند، در حالی که این دلیل، مدعای ایشان را ثابت نمی‌کند؛ زیرا ممکن است کسی تعداد را بداند، اما از مشخصات تک‌تک آنان اطلاعی نداشته باشد. بنابراین، اگر نام تمام امامان نیز نزد آنان معلوم نباشد و حتی نام امام بعدی را ندانند، دلیل بر معلوم نبودن نام دوازده امام در نزد آنان به شمار نمی‌رود. چگونه ندانستن نام‌ها و ندانستن تعداد را ملازم هم می‌توان خواند؟

دوم آن که، اصل این ادعا نیز صحت ندارد؛ زیرا بزرگانی که

ایشان نام می‌برد، همه در کتاب‌های خود احادیثی را نقل می‌کنند که نام دوازده امام در آنها آمده و بر آگاهی ائمه به نام امامان دلالت دارد. چگونه ممکن است کسی که این روایت‌ها را از امامان نقل می‌کند، معتقد باشد که امامی نام همه امامان را نمی‌دانسته است، یا روایاتی نقل کند که موهوم این معنا باشد. پس با وجود روایات بسیار که خلاف ادعای ایشان را ثابت می‌کند، یا باید برای این روایات پاسخی یافت، یا باید روایاتی را بررسی کرد که ایشان شاهد آورده تا معنای صحیح آنها روشن گردد.

روایات متعارض:

الف) احادیث اشاره کننده به نام امامان و ناقلان آن احادیث:

۱. حدیث خضر: حضرت خضر در زمان امیرمؤمنان نام یکایک امامان را شمرده است. مرحوم کلینی این حدیث را در *کافی*^{۴۱} از طریق احمد بن محمد بن خالد برقی مؤلف *محاسن* آورده و به نام تک‌تک امامان در آن به نقل از امام جواد اشاره شده است. وی در حدیث دوم نیز همین حدیث را از محمد بن حسن صفار مؤلف *بصائر* نقل می‌کند. صفار می‌گوید که من این حدیث را بیست سال قبل از حیرت (شهادت امام حسن عسکری) یعنی در سال ۲۴۰ قمری از برقی شنیده‌ام. این حدیث نشان دهنده اعتقاد صفار به این روایت و نقل آن برای محمد بن یحیی العطار استاد کلینی است. البته برقی نیز خلاصه آن را در کتاب خود آورده است.

۲. حدیث لوح: جابر در زمان حضرت فاطمه ۳ نام دوازده امام را در لوحی نزد حضرت دیده است. کلینی این حدیث را در *کافی*^{۴۲} از امام صادق نقل می‌کند. شیخ مفید فصل آن را در کتاب *اختصاص*^{۴۳} و خلاصه آن را در *ارشاد*^{۴۴} آورده است. شیخ حر عاملی هم در *وسائل الشیعه*^{۴۵} می‌نویسد.

۳. حدیث شرکا: امیرمؤمنان از پیامبر درباره شریک‌های خود پرسید که پیامبر نام یکایک امامان را برشمرده است. عیاشی در دو جای تفسیر خود^{۴۶} این حدیث را نقل می‌کند. ب) احادیث اشاره کننده به آگاهی امامان از نام امام بعد از خود:

نویسنده دیگر بار چنین ادعا کرده که امامان از امام بودن خود تا قبل از رسیدن به امامت، اطلاعی نداشته‌اند و امام بعد از خود را نیز تا کمی پیش از وفات نشناخته‌اند. این سخن نیز در تناقض

با بسیاری از روایاتی است که همین بزرگان نقل کرده‌اند. لذا تفسیری صحیح از روایات به شمار نمی‌رود.

۱. روایاتی که بنابر آنها هر امام بسیار پیش‌تر، امام بعد از خود و حتی امام بعد از آن امام را معرفی کرده است.

یکم. پیامبر تا امام باقر را نام می‌برد؛^{۴۷}

دوم. امیرمؤمنان تا امام باقر را نام می‌برد؛^{۴۸}

سوم. امیرمؤمنان تا امام سجاد را نام می‌برد؛^{۴۹}

چهارم. امام صادق در دوران نوزادی امام کاظم از امامت ایشان خبر می‌دهد و معجزه نقل شده نیز امامت ایشان را ثابت می‌کند؛^{۵۰}

پنجم. امام صادق هنگام پنج سالگی امام کاظم از امامت ایشان خبر می‌دهد؛^{۵۱}

ششم. امام صادق در دوران کودکی امام کاظم از امامت ایشان خبر می‌دهد؛^{۵۲}

هفتم. امام صادق با خبر دادن از امامت امام کاظم خبر از امامت امام رضا می‌دهد، در حالی که ایشان چند سالی بیشتر ندارد. امام کاظم نیز ضمن خبر دادن از امامت امام رضا از امامت امام جواد قبل از ولادت ایشان خبر می‌دهد؛^{۵۳}

هشتم. امام کاظم از امامت امام رضا و بعد از ایشان از امامت امام جواد قبل از تولد ایشان خبر می‌دهد؛^{۵۴}

نهم. امام رضا قبل از تولد امام جواد از امامت ایشان خبر می‌دهد؛^{۵۵}

دهم. امام رضا در سه سالگی امام جواد از امامت ایشان خبر می‌دهد.^{۵۶}

۲. روایاتی که بیان می‌کند امامت عهدی از پیامبر است که به یکایک امامان می‌رسد و نشان می‌دهد امامت افراد خاص از نخست معلوم بوده و توسط پیامبر به امامان ابلاغ شده است.^{۵۷}

۳. روایاتی که بیان می‌کند:

یکم. امام از نطفه امام بعد، قبل از مجامعت آگاهی دارد؛

دوم. مادر امام در دوران حمل امام، حالت خاصی داشته است؛

سوم. امام هنگام تولد، در حالت خاصی ذکر خداوند می‌گوید.^{۵۸}

سه گروه یاد شده از روایات که در قدیمی‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیثی آمده، به روشنی نشان می‌دهد که امام بعد، قبل از تولدش معلوم است. چگونه با وجود این روایات می‌توان ادعا کرد که امام قبل، خبری از امام بعد ندارد و کمی قبل از مرگ از او آگاه می‌شود، یا آن که نخست شخصی دیگر را امام بر مردم معرفی می‌کند و بعد فرد دیگری را می‌گوید.

اما درباره شیعیان که ادعا می‌کند ایشان بعد از شهادت هر امام، دچار اختلاف و سردرگمی می‌شده‌اند و برای شناخت امام بعد به امامان متوسل می‌شده‌اند، باید اشاره کرد

روایات که در قدیمی‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیثی آمده، به روشنی نشان می‌دهد که امام بعد، قبل از تولدش معلوم است. چگونه با وجود این روایات می‌توان ادعا کرد که امام قبل، خبری از امام بعد ندارد و کمی قبل از مرگ از او آگاه می‌شود.

که: زیدیه این اشکال را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده‌اند و شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین* پاسخ آن را داده است. نویسنده بنابر انصاف باید به آن اشاره می‌کرد و اگر اشکالی به نظرش می‌رسید، به پاسخ شیخ می‌کرد. اما مانند بسیاری از موارد دیگر، نویسنده بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه را مطرح می‌کند که هر خواننده‌ای را به مغرضانه بودن نوشته وی ره می‌نماید. و چنین فهمیده می‌شود که او به دنبال یافتن پاسخ نیست.

شیخ صدوق، ابتدا جواب نقضی می‌دهد و می‌فرماید:

فقلنا لهم: إنكم تقولون: إن رسول الله استخلف علياً وجعله الإمام بعده ونص عليه وأشار إليه وبين أمره وشهره، فما بال أكثر الأئمة ذهبت عنه وتباعدت منه حتى خرج من المدينة إلى ينبع (البيع) وجرى عليه ما جرى.

بعد جواب حلی را می‌فرماید:

فإن الناس قد يذهبون عن الحق وإن كان واضحاً، وعن البيان وإن كان مشروحاً كما ذهبوا عن التوحيد إلى التلحيد.^{۵۹}

پس می‌توان گفت که به دلیل خطر آفرینی دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی است که ائمه فهرست نام امامان را در اختیار همه قرار نداده باشند. کسی هم ادعا نکرده چنین فهرستی شهره آفاق بوده است. در حقیقت، ائمه از وجود چنین فهرستی به عده‌ای خبر داده‌اند.

برای مثال، نصر بن قاموس به امام کاظم عرض می‌کند که من از پدر شما، امام بعد را پرسیدم و همین باعث شد بعد از رحلت امام صادق قوم من به امامت شما معتقد شوند، اما مردم به حیرت دچار گردیدند.^{۶۰} بنابراین، حیرت مردم به دلیل معلوم نبودن امام بعد، یا معلوم شدن آن در آخرین لحظه‌ها نبوده، بلکه یا به دلیل نپرسیدن مردم و یا به دلیل وجود خطرها، امامان نمی‌توانسته‌اند به همه بگویند.

دیگر آن که گروهی به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که حقیقت را می‌دانسته‌اند، خلاف آن را تبلیغ می‌نموده‌اند و مردم را دچار حیرت و سردرگمی می‌کرده‌اند، مانند کسانی که فرقه واقفه^{۶۱} یا اسماعیلیه را ایجاد کردند. در واقع، دلیل دیگر

حیرت مردم وجود افراد بی‌تقوا و فریب‌کار بوده، نه این که دلیل واضح و روشنی نباشد.

متن کتاب:

يروى الصفار فى بصائر الدرجات باب «أن الأئمة يعلمون إلى من يوصون قبل وفاتهم مما يعلمهم الله»، حديثاً عن الإمام الصادق يقول فيه: ما مات عالم حتى يعلمه الله إلى من يوصى. كما يرويه الكليني فى الكافى و يروى أيضاً عنه قوله: لا يموت الإمام حتى يعلم من بعده فيوصى إليه. و هو ما يدل على عدم معرفة الأئمة من قبل بأسماء خلفائهم، أو بوجود قائمة مسبقة بهم و قد ذهب الصفار و الصدوق و الكليني أبعد من ذلك فرووا عن أبي عبد الله أنه قال: إن الإمام اللاحق يعرف إمامته و ينتهى إليه الأمر فى آخر دقيقة من حياة الأول.

شبهه چهارم: نویسنده در ادامه مدعی می‌شود بنابر برخی از روایات، امامان زمان وفاتشان درمی‌یابند که به چه کسی وصیت کنند و از این رو، پیداست که ایشان تا آن زمان از فهرست نام یکایک امامان بی‌خبر بوده‌اند. آن‌گاه نویسنده مرحوم صفار، شیخ صدوق و کلینی را از شمار کسانی برمی‌شمرد که معتقدند امام در واپسین دقیقه زندگی امام پیش به امامت خویش پی می‌برد.

پاسخ: بنابر روایات فراوانی که بیان شد، روشن گردید ائمه نام همه امامان را می‌دانسته‌اند و آن را بنابر روایات متعددی برای شیعیان بیان کرده‌اند. بنابراین، برداشت از روایات که امامان نام امام بعد را تا کمی قبل از رحلت خود نمی‌دانسته‌اند، صحیح نیست؛ زیرا این‌گونه تفسیر در تعارض با بسیاری از روایاتی است که خود این بزرگان نقل کرده‌اند.

برای فهم چیرستی منظور از این روایات، روایاتی را بررسی می‌کنیم که هم‌راه این روایات در یک باب نقل شده و گویای معنای این روایات است.

برای مثال، در همان باب که نویسنده بدان اشاره کرده، در کتاب شریف *بصائر الدرجات* حدیث چهارم آمده است:

حدَّثنا محمد بن الحسين عن الحسن بن علي بن منصور عن كلثوم عن عبدالرحمن الخزاز عن أبي عبد الله قال قال لإسماعيل بن إبراهيم ابن صغير يجبه و كان هوى إسماعيل

فيه فأبى الله ذلك فقال يا إساعيل هو فلان فلما قضى الله الموت على إساعيل و جاء وصيّه فقال يا بنيّ إذا حضر الموت فافعل كما فعلت فمن أجل ذلك ليس يموت إمام إلا أخبره الله إلى من يوصى.^{٦٢}

روایت درباره اختیار داشتن وصیت کننده برای تعیین جانشین است و امام صادق می‌فرماید وصیت کننده چنین اختیاری ندارد و بعد تصریح می‌کند: «فمن أجل ذلك ليس يموت إمام إلا أخبره الله إلى من يوصى»؛ زیرا تنها قبل از مرگش به او ابلاغ می‌شود که به چه کسی وصیت کند. پس سخن از اختیار در تعیین جانشین است، نه دانستن نام امامان بعد. صفار دو صفحه پیش از این باب، بابی دارد با عنوان باب «في الأئمة أنهم يعلمون العهد من رسول الله في الوصية إلى الذين من بعده».^{٦٣} در آن باب حدیث نهم را چنین آورده:

حدَّثنا عباد بن سليمان عن سعد بن سعد عن صفوان بن يحيى قال سألته عن الإمام إذا أوصى الذي يكون من بعده شيئاً فيفوض إليه يجعله حيث شاء أو كيف هو قال إننا يقضى بأمر الله فقلت له أنه حكى عن جدك أنه قال أترون هذا الأمر نجعله حيث نشاء لا والله ما هو إلا عهد من رسول الله رجل فرجل مسمّى قال الذي قلت له هو هذا.^{٦٤} بعضی از یاران ائمه می‌پرسیدند که آیا ائمه در تعیین جانشین به صلاح دید خویش عمل می‌کرده‌اند یا خیر. امام در جواب تصریح فرموده است: «رجل فرجل مسمّى» یعنی نام همه مشخص است و از پیامبر به ما رسیده است و ما اختیاری در این باره نداریم. پس نمی‌توان گفت که امامان نام ائمه بعد را نمی‌دانسته‌اند. مرحوم کلینی همین مطلب را از امام کاظم چنین بیان می‌دارد:

أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن أبي الحكم الأرمي قال: حدّثني عبد الله بن إبراهيم بن عليّ بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، عن يزيد بن سليط الزيدي، قال أبو الحكم: و أخبرني عبد الله بن محمد بن عمارة الجرّمي، عن يزيد بن سليط قال: لقيت أبا إبراهيم و نحن نريد العمرة في بعض الطريق... قال: ... و لو كان الأمر إلى جعلته في القاسم إيني، لحبى إياه و رأفتى عليه و لكن ذلك إلى الله عزّوجلّ، يجعله حيث يشاء، و لقد جاءني بخبره رسول الله ، ثم أنانيه و أراني من يكون معه و كذلك لا يوصى إلى أحد مّا حتّى يأتي بخبره رسول الله و جدّى عليّ.^{٦٥} بنابراین روایت نیز مسئله اختیار در تعیین است نه آگاهی داشتن یا نداشتن از نام امام بعدی. با توجه به این روایات که جریان را نقل کرده‌اند، معنای روایات مطلق نیز معلوم می‌شود که نویسنده یکی از آنها را آورده است: «لا يموت الإمام حتّى يعلم من يكون بعده فيوصي إليه.» پس برخلاف ادعای ایشان این روایات بدان معنا نیست که امامان نام امام بعد را نمی‌دانسته‌اند، بلکه به این معناست که امامان حق انتخاب جانشین برای خود را نداشته‌اند و تنها پیش از رحلت، به آنها ابلاغ می‌شده که به چه کسی وصیت کنند.

- به دلیل خطر آفرینی دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی است که ائمه فهرست نام امامان را در اختیار همه قرار نداده باشند.

- دیگر آن‌که گروهی به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن‌که حقیقت را می‌دانسته‌اند، خلاف آن مردم را دچار حیرت و سردرگمی می‌کرده‌اند.

علاوه بر این، روایاتی چنان به معنای تأکید بر علم ائمه نیز می‌توانند باشند و لازم نیست منظور آخرین لحظه عمر امام باشد، مانند احادیثی که پیامبر می‌فرماید:

والذی بعثنی بالحق نبیاً لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد
لطول الله ذلك اليوم حتی ینخرج فیہ ولدی المهدی^{۶۶}

معنای چنین روایاتی این نیست که امام مهدی در آخرین روز دنیا قیام خواهد کرد، بلکه بر قطعیت ظهور تأکید دارد. در این روایات نیز ائمه فرموده‌اند که در آخرین لحظه به آنها خبر می‌دهند، بلکه فرموده‌اند از دنیا نمی‌روند مگر از وصی خود مطلع شوند و این بیان، نشان از تأکید است و منافاتی ندارد که ائمه سال‌ها قبل از رحلت خویش از نام وصی خود آگاه شده باشند.

اما درباره قسم دوم روایات که بنابر مضمون آن، امام بعدی امامت خود را در آخرین لحظه زندگی امام قبلی می‌فهمد، باید به دو مسئله اشاره کرد که نویسنده را دچار خلط کرده است: یکی امام بالقوه بودن و دیگری امام بالفعل شدن. اولی که خبر دادن از امام بودن یک امام است، سال‌ها قبل انجام می‌گیرد و چنان که از روایات گذشته معلوم شد، پیامبر نام یکایک ائمه را برشمرده و آنان از بدو تولد امام بعدی او را می‌شناخته‌اند. اما این روایات به مسئله برعهده گرفتن امامت و امام شدن اشاره دارد، یعنی راوی می‌پرسد شما چه وقت می‌فهمید امام شده‌اید و این مسئولیت به شما منتقل شده؛ آیا اگر امام قبل در مسافتی بسیار دور از شما باشد، باید کسی خبر رحلت امام قبل را به شما بدهد تا بفهمید امام شده‌اید، یا به محض رحلت ایشان از امام شدن خود آگاه می‌شوید؟ امام در جواب می‌فرماید: در لحظه آخر عمر امام قبل یعنی به محض رحلت ایشان من از امام بودن خود مطلع می‌شوم. پس هرگز این روایت درباره علم امامان به امامت خود به صورت بالقوه نیست. برای اثبات این مطلب چند روایت در پی می‌آید:

- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان قال:
قلت للرضا : أخبرنی عن الإمام متی یعلم أنه إمام؟
حین یبلغه أن صاحبه قد مضى أو حین یمضی؟ مثل
أبی الحسن قبض بیغداد و أنت ههنا، قال: یعلم ذلك
حین یمضی صاحبه، قلت: بأی شیء؟ قال: یلهمه الله.^{۶۷}

- حدّثنا محمد بن الحسین عن علی بن أسباط عن الحكم

بن مسکین عن عبید بن زرارة و جماعة معه قالوا سمعنا
أبا عبد الله یقول: یعرف الإمام الذی بعده علم من کان
قبله فی آخر دقیقه تبقى من روحه.^{۶۸}

- حدّثنا یعقوب بن یزید عن علی بن أسباط عن بعض
أصحابه عن أبی عبد الله قال: قلت: الإمام متی یعرف
إمامته وینتهی الأمر إلیه؟ قال: فی آخر دقیقه من حیاة
الأول.^{۶۹}

بنابر این روایات، انتقال علم به امام بعد و انجامیدن امر به ایشان، قرینه بر فعلیت یافتن امامت است، نه صرف اطلاع ایشان از این که امام خواهند شد.

در نتیجه، این قسم از روایات نیز دلالت نمی‌کند که امامان از نام جانشینان خود اطلاعی نداشته‌اند.
متن کتاب:

و نتیجة لذلك فقد طرحت عدّة أسئلة فی حیاة أهل البیت
و هی: کیف یعرف الإمام إمامته إذا مات أبوه بعداً عنه فی
مدینة أخرى؟ و کیف یعرف أنه إمام إذا کان قد أوصی إلی
جماعة؟ أو لم یوص أبداً؟ و کیف یعرف الناس أنه أصبح
إماماً؟ خاصّة إذا تنازع الإخوة الإمامة و ادعی کل واحد
منهم الوصیة كما حدث لعدد من الأئمة فی التاریخ؟

شبهه پنجم: نویسنده در ادامه نتیجه می‌گیرد چون نام امامان معلوم نبوده، دسته‌ای از پرسش‌ها در زمان ائمه مطرح شده است: امام امامت خود را چگونه می‌فهمیده، آن‌گاه که پدرش دور از او رحلت می‌کرده است؟ امام چگونه می‌فهمیده که امام است، وقتی به گروهی وصیت می‌کرده، یا اصلاً به کسی وصیت نمی‌کرده است؟ مردم چگونه می‌فهمیده‌اند او امام شده است، به خصوص وقتی که برادران در امام بودن با هم درگیر می‌شده‌اند و هریک ادعای جانشینی می‌کرده‌اند؟

پاسخ: نویسنده به پنج پرسش در دو دسته اشاره می‌کند که سه پرسش نخست درباره امام و دو پرسش بعد درباره مردم است. پرسش نخست، چنان که گفتیم، پرسش از زمان فعلیت یافتن امامت است و به آگاه بودن یا نبودن از نام ائمه ربطی ندارد. به عبارت دیگر، روایاتی که مرحوم صفار^{۷۰} و مرحوم کلینی^{۷۱} نقل می‌کنند، همه سخن از «متی یعرف إمامته» است، نه «کیف

ی‌عرف إمامته»، یعنی پرسش از زمان انتقال امامت است (فعلیت یافتن امامت). نویسنده غرض‌ورزی خود را برای اثبات ادعای واهی خود چنین نشان می‌دهد که روایت‌ها را از «متی» به «کیف» دگرگون می‌سازد و پرسش دوم و سوم را نیز به امام نسبت می‌دهد، در صورتی که هرگز این دو پرسش برای امام مطرح نبوده، بلکه مشکل مردم بوده است.^{۳۲} اما درباره پرسش‌های مردم باید گفت که فهرست اسامی ائمه از معارف مشهور شیعه نبود که همه از آن اطلاع داشته باشند و خطرات موجود نیز اجازه چنین تبلیغی را نمی‌داده است؛ دیگر آن که تنها ذکر نام، مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا امکان جعل اسم همیشه وجود دارد. بنابراین، شیعیان روش فهمیدن امامت امام بعد را از ائمه می‌پرسیده‌اند و امامان نیز به فراخور حال مخاطب روش‌هایی را بیان می‌کرده‌اند، مانند پرسش‌های علمی، دیدن معجزه، خبر گرفتن از وصی و موارد دیگر. بسیار ساده‌لوحانه است که گمان شود در جواب همه این پرسش‌گران امامان تنها به ذکر نام امامان باید بسنده می‌کرده‌اند و اگر روش دیگری را بیان می‌نموده‌اند، نشان آن بوده که نام ائمه معلوم نبوده است. پس وجود این پرسش‌ها نیز بر نبود فهرست اسامی ائمه نمی‌تواند دلیل باشد.

متن کتاب:

روی الكلینی حدیثاً عن أحد العلویین، و هو عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابي طالب، قال: قلت له (أبی عبدالله) (إن كان كون و لا أرانی الله ذلك فبمن أئتم؟ قال: فأوماً إلى إینه موسى قلت: فإن حدث بموسی حدث فبمن أئتم؟ قال: بولده، قلت: فإن حدث بولده حدث و ترك أخوا كبراً و إبناً صغیراً فبمن أئتم؟ قال: بولده، ثم قال: هكذا أبدأ، قلت: فإن لم أعرفه و لا أعرف موضعه؟ قال: تقول: اللهم إني أتولّي من بقي من حججك من ولد الإمام الماضي، فإن ذلك يجزيك إن شاء الله.

و هذا الحديث يدل على عدم وجود قائمة مسبقة بأسماء الأئمة من قبل، و عدم معرفة علویّ امامی مثل عیسی بن عبدالله بها، و إمكانية وقوعه في الحيرة و الجهل، و لو كانت القائمة موجودة من قبل لأشار الإمام إليها.

شبهه ششم: نویسنده در ادامه روایتی نقل می‌کند که بنابر آن، امام صادق نام امام بعد از خود را می‌برد و در مورد امامان بعد از وی، بدون بردن نام آنان، می‌فرماید: امام بعد، فرزند امام قبل است. راوی می‌پرسد که اگر او را نشناختم و جایش را ندانستم، چه کنم؟ امام فرمود: «بگوی خدا یا! من ولایت حجت تو را می‌پذیرم که فرزند امام قبل است، همین برایت کافی است.» نویسنده از این روایت نتیجه می‌گیرد که فهرستی از اسامی ائمه وجود نداشته وگرنه امام صادق از شناساندن به امامی علوی چون عسیمی بن عبدالله بها چنین دریغ نمی‌کرد؛ زیرا امکان داشت که وی در حیرت و جهل گرفتار آید.

پاسخ: در مورد نتیجه‌گیری ایشان از این روایت چند نکته گفتنی است:

یکم. عیسی بن عبدالله هیچ توصیفی در رجال ندارد. بنابراین، از بزرگان شیعه محسوب نمی‌شود تا گفته شود چرا امام برای چنین شخصی از فهرست خبر نداده است؛

بسیار ساده‌لوحانه است که گمان شود در جواب همه این پرسش‌گران امامان تنها به ذکر نام امامان باید بسنده می‌کرده‌اند و اگر روش دیگری را بیان می‌نموده‌اند، نشان آن بوده که نام ائمه معلوم نبوده است

دوم. چگونه می‌توان احادیثی را که در آنها فهرست اسامی ائمه بیان شده، نادیده گرفت و نگفتن فهرست را در این حدیث، دلیل نبودن فهرست دانست. در حالی که بیان نکردن یک مطلب دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد که یکی از آنها اجازه نداشتن برای گفتن آن است:

حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمِيدُ بْنُ زَيْدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَاعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَجِيحٍ الْمَسْمَعِيُّ، عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: " قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ... جَعَلْتَ فِدَاكَ، فَقَدْ كَانَ لَا أَشْكُ فِي أَنَّ الرَّحَالَ تَحُطُّ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِكَ، فَإِنْ كَانَ مَا نَخَافُ وَإِنَّا نَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ ذَلِكَ الْعَافِيَةَ فِئْلِي مِنْ؟ فَأَمْسَكَ عَنِّي، فَقَبِلْتُ رُكْبَتَهُ، وَقُلْتُ: إِرْحَمِ شَيْبَتِي، فَإِنَّمَا هِيَ النَّارُ، إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ طَمَعْتُ أَنْ أَمُوتَ قَبْلَكَ مَا بَالَيْتُ، وَلَكِنِّي أَخَافُ أَنْ أَبْقَى بَعْدَكَ. فَقَالَ لِي: مَكَانَكَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى سِتْرِ فِي الْبَيْتِ فَرَفَعَهُ وَدَخَلَ فَمَكَثَ قَلِيلًا، ثُمَّ صَاحَ بِي: يَا فَيْضُ، أَدْخُلْ، فَدَخَلْتُ فَإِذَا هُوَ بِمَسْجِدِهِ قَدْ صَلَّى وَانْحَرَفَ عَنِ الْقِبْلَةِ، فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى وَهُوَ يَوْمَئِذٍ غَلَامٌ فِي يَدِهِ دَرَّةٌ... فَقَالَ: هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ، قُمْ فَأَقْرَأْ لَهُ بِحَقِّهِ، فَقَمْتُ حَتَّى قَبِلْتُ يَدَهُ وَرَأْسَهُ، وَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: "أَمَا أَنَّهُ لَمْ يُؤْذَنَ لِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى مِنْكَ. فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ، أَخْبَرَ بِهَ عَنكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ وَرَفَقَاءَكَ."^{۷۳}

سوم. ممکن است کسی بگوید وقتی راوی می‌پرسد: «فإن لم أعرفه و لا أعرف موضعه؟؛ اگر من او را نشناسم و جایش را ندانم چه کنم؟» چرا امام اسامی را نام نمی‌برد تا مشکل حل شود؟ در جواب گوییم: راوی نمی‌پرسد: «فإن لم أعلم إسمه و لا أسمائهم؟» تا اشکال کنند که چرا امام نام همه امامان را نگفته تا راوی دچار این مشکل نشود و در حیرت نیفتد؟ بلکه نشناختن با علم به اسم هم ممکن است، یعنی امکان دارد انسان نام فردی را بداند، اما او را نشناسد و نداند کجاست. راوی نیز می‌پرسد که اگر من ندانم صاحب این اسم کیست و کجا باید دنبال او بگردم، چه باید کرد. امام نیز جواب می‌دهد که اگر بگویی خدایا من ولایت حجت تو را می‌پذیرم که فرزند امام قبل است، همین برایت کافی

است. پس اسم در این مرحله، مشکل راوی را حل نمی‌کند و اگر امام همه اسامی را نیز بیان می‌کرد، باز این پرسش جا داشت. بنابراین، اگر امام اسامی امامان را بیان نکرده، به این دلیل نیست که فهرست موجود نبوده، بلکه به این دلیل است که پرسش راوی از چیز دیگری است.

متن کتاب:

و بسبب غموض هویة الأئمة اللاحقين لجمهير الشيعة و الإمامية فقد كانوا يسألون الأئمة دائماً عن الموقف الواجب اتخاذه عند وفاة أحد الأئمة. ينقل الكليني و ابن بابويه و العياشي حديثاً عن يعقوب بن شعيب عن أبي عبد الله قال: إذا حدث على الامام حدث، كيف يصنع الناس؟ قال: أين قول الله عز وجل: فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ قال: هم في عذر ما داموا في الطلب و هؤلاء الذين ينتظرونهم في عذر، حتى يرجع إليهم أصحابهم.

شبهه هفتم: در این قسمت نویسنده با اشاره به روایتی از امام درباره پیش آمدها و حوادث و درگذشت امام و آن گاه وظیفه مردم می‌پرسد که امام با استناد به آیه قرآن می‌فرماید: «گروهی برای تحقیق از امام بعدی می‌روند و آنها در دوران تحقیق معذورند.» نویسنده از این روایت نتیجه می‌گیرد که هویت امامان بعد مجهول بوده و به همین دلیل، شیعیان پیایی می‌پرسیده‌اند که بعد از رحلت یک امام چه باید کرد.

پاسخ: اولاً چنان که بارها گذشت، ما مدعی شهرت این روایات (نام همه ائمه) در میان شیعیان نیستیم تا کسی اشکال کند پس چرا این پرسش‌ها را از امامان می‌پرسیده‌اند، بلکه معتقدیم چنین احادیثی از نخست وجود داشته و گروهی از شیعیان از آن مطلع بوده‌اند.

ثانیاً چنان که در پاسخ شبهه قبل گفته شد، این پرسش با دانستن نام ائمه منافاتی ندارد؛ زیرا دانستن تنها یک اسم برای شناختن امام کافی نیست. بنابراین، امام می‌فرماید بعد از رحلت هر امام باید گروهی برای تحقیق حرکت کنند و این می‌تواند شامل تحقیق از صاحب آن اسم هم باشد، یعنی شیعیان بیابند و برای مثال ببینند که امام موسی که قرار بوده بعد از امام صادق

امام شود، کیست؟ کجاست؟ چگونه شخصیتی است؟ پس سؤال از وظیفه مردم در هنگام رحلت هر امام است، نه از نام هر امام تا گفته شود اگر ائمه نامها را گفته بودند، این سؤال پیش نمی‌آمد. همچنین پرسش کلی است (إذا حدث علی الإمام حدث) نه این که جزئی باشد (إن حدث لك حدث) و جواب کلی نیز همین است که گفته شود بعد از رحلت هر امام بر مردم لازم است در مورد امام بعدی تحقیق کنند و خود این تحقیق برکات فراوانی برای شیعیان دارد، مانند پی‌بردن به مقام علمی و معنوی امام و محکم شدن ایمانشان بر اثر دیدن این مقامات و مجال نیافتن افراد فرصت‌طلب برای جعل و سوءاستفاده از این نامها و موارد بسیار دیگر. بنابراین، دانستن نام با تحقیق منافاتی ندارد و حتی مرحله بعد از آن محسوب می‌شود و بر نبودن فهرست دلالتی ندارد.

متن کتاب:

و هناك رواية أخرى مشابهة عن زرارة بن أعين الذي ابتلى بهذه المشكلة و مات بعيد وفاة الإمام الصادق و لم يكن يعرف الإمام الجديد فوضع القرآن على صدره و قال: اللهم أشهدني أني أثبت من يقول بإمامته هذا الكتاب. وقد كان زرارة من أعظم تلاميذ الإمامين الباقر و الصادق و لكنّه لم يعرف خليفة الإمام الصادق فأرسل إليه عبيدالله إلى المدينة لكي يستطلع له الإمام الجديد. فمات قبل أن يعود إليه ابنه، من دون أن يعرف من هو الإمام.

شبهه هشتم: نویسنده مدعی می‌شود که بنابر روایتی، زراره که از شاگردان بزرگ امام باقر و امام صادق است، امام بعد از امام صادق را نمی‌شناخته و فرزند خود را به مدینه فرستاده تا اطلاعی از امام جدید بیاورد. با وجود این، وی قبل از آمدن فرزندش بدون آن که بفهمد امام بعدی کیست، از دنیا رفته، در حالی که قرآن را بر سینه خویش قرار داده و گفته است: «خدایا من قائل به امامت کسی هستم که این کتاب امامت او را ثابت می‌کند.» پاسخ: نخست آن که زبیده نیز این اشکال را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده‌اند و شیخ صدوق در کتاب **کمال‌الدین** پاسخ آن را داده است و مانند بسیاری از موارد دیگر، نویسنده بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه‌ای را مطرح می‌کند که نشان از مغرض بودن وی دارد و نشان می‌دهد وی به دنبال کشف حقیقت نیست.

دوم آن که نویسنده مدعی جویای حقیقت، برای آن که ادعای خود را ثابت کند، عبارت حدیث را تحریف کرده است. متن حدیثی که نویسنده به آن آدرس داده، چنین است:

حدَّثنا أبي رحمه الله قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن أحمد بن هلال، عن محمد بن عبدالله بن زرارة، عن أبيه قال: لما بعث زرارة عبيداً إليه إلى المدينة ليسأل عن الخبر بعد مضي أبي عبدالله فلما اشتد به الأمر أخذ المصحف وقال: من أثبت إمامته هذا المصحف فهو إمامي.^{٧٤}

چنان که پیداست، در متن روایت آمده: زراره فرزندش را فرستاده تا بداند در مدینه چه خبر است و این بدین معنا نیست که امام بعدی را بپرسد. پس آوردن «لکی يستطلع له

دانشن تنها یک اسم برای شناختن امام کافی نیست. بنابراین، امام می‌فرماید بعد از رحلت هر امام باید گروهی برای تحقیق حرکت کنند

الإمام الجديد» تحریف آشکار روایت است. چنان که شیخ صدوق تصریح کرده است:

والخبر الذي احتجّت به الزيدية ليس فيه أنّ زرارَةَ لم يعرف
إمامة موسى بن جعفر وإنما فيه أنّه بعث ابنه عبيداً ليسأل
عن الخبر. ۷۵

اما این پرسش جا دارد که اگر جست‌وجو از امام بعد نبوده، از چه موضوعی بوده است. شیخ صدوق به روشنی پاسخ داده و چنین می‌فرماید:

إنّ زرارَةَ قد كان عمل بأمر موسى بن جعفر و بإمامته
و إنّما بعث ابنه عبيداً ليتعرّف من موسى بن جعفر هل
يجوز له إظهار ما يعلم من إمامته أو يستعمل التقيّة في كتابه،
وهذا أشبه بفضل زرارَةَ بن أعين وأليق بمعرفته.

بعد برای اثبات کلام خویش روایتی با سند صحیح نقل می‌فرماید:

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه ۷۶ قال:
حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم ۷۷ قال: حدّثني محمّد بن
عيسى بن عبيد ۷۸ عن إبراهيم بن محمّد الهمداني رضي الله
عنه ۷۹ قال: قلت للرضا : يا ابن رسول الله أخبرني عن
زارارة هل كان يعرف حقّ أبيك ؟ فقال: نعم، فقلت
له: فلم بعث ابنه عبيداً ليتعرّف الخبر إلى من أوصى الصادق
جعفر بن محمّد ؟ فقال: إنّ زرارَةَ كان يعرف أمر أبي
ونصّ أبيه عليه وإنّما بعث ابنه ليتعرّف من أبي هل يجوز
له أن يرفع التقيّة في إظهار أمره ونصّ أبيه عليه وآنه لما أبطل
عنه ابنه طوبى بإظهار قوله في أبي فلم يجبّ أن يقدم
على ذلك دون أمره فرفع المصحف وقال: اللهم إنّ إمامي من
أثبت هذا المصحف إمامته من ولد جعفر بن محمّد ۸۰.

راوی که از وکلای امام رضا است، از ایشان شبیه زیدیه را می‌پرسد و می‌توان فهمید در همان زمان زیدیه این مطلب را شایع کرده بودند و امام با رد صریح این مطلب، حقیقت را بیان می‌فرمایند و معلوم می‌شود زراره فرزند خویش را فرستاد تا ببیند اجازه هست امام بعد را بیان کند یا به دلیل‌هایی مانند خفکان، نام امام باید مخفی بماند و چون خبری نیامد، بدون بیان آن چه می‌دانست، رحلت کرد.

در نتیجه این روایت هیچ دلالتی بر مدعای نویسنده ندارد، بلکه قرینه مستندی در دست است که بر خلاف آن دلالت می‌کند. متن کتاب:

وتقول روايات عديدة يذكرها الكليني في الكافي و المفيد
في الإرشاد و الطوسي في الغيبة، أنّ الإمام الهادي أوصى
في البداية إلى ابنه السيد محمّد، و لكنّه توفّي في حياة أبيه،
فأوصى للإمام الحسن و قال له: لقد بدا لله في محمّد كما
بدا في إسماعيل... يا بني أحدث لله شكراً فقد أحدث فيك
أمراً، أو نعمة.

شبیه نهم: نویسنده مدعی شده روایات متعددی در کتاب شریف **کافی و ارشاد و غیبت** طوسی هست که امام هادی اول به فرزندش سیدمحمد وصیت کرده، اما ایشان در زمان حیات پدر از دنیا رفته و بعد به امام حسن وصیت کرده و به ایشان فرموده است: «برای خداوند در مورد محمد بدا حاصل شد، همان‌گونه که برای اسماعیل بدا حاصل شد... ای پسرم خدا را شکر کن برای امر یا نعمتی را ایجاد کرد.»

پاسخ: نخست آن که دوباره یادآور می‌شویم که مسئله بدا در امامت یکی از بحث‌های بسیار قدیمی است و چنان که اشاره خواهد شد، دانش‌مندان سابق شیعه مانند شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱قمری) و شیخ مفید (متوفی ۴۱۳قمری) درباره آن بحث کرده‌اند و اشکالات را پاسخ داده‌اند. اما نویسنده مانند موارد قبل هیچ اشاره‌ای به آنها نکرده است و چنان وانمود کرده که نکته جدیدی یافته است.

حال برای آن که پاسخ روشن شود، مطلب را کمی به تفصیل ذکر می‌کنیم: شناختن امام هر عصر، بعد از رحلت امام قبل، از دغدغه‌های مهم شیعیان بوده است. امامان برای راه‌نمایی آنان نشانه‌هایی بیان کرده‌اند که یکی از این نشانه‌ها، فرزند ارشد امام قبل بودن است.

(۱) محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبي نصر قال:
قلت لأبي الحسن الرضا : إذا مات الإمام بم يعرف الذي
بعده؟ فقال للإمام علامات منها أن يكون أكبر ولد أبيه و
يكون فيه الفضل و الوصية. ۸۱.

(۲) علی بن إبراهيم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن

أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا قال: سألته عن الدلالة على صاحب هذا الأمر، فقال: الدلالة عليه: الكبر والفضل والوصية.^{٨٢}

٣) محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن أبي يحيى الواسطي، عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله قال: إن الأمر في الكبر ما لم تكن فيه عاهة.^{٨٣}

و همین نشان باعث شد مردم بعد از رحلت امام صادق به سراغ فرزند بزرگ ایشان عبدالله بروند.

- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي يحيى الواسطي، عن هشام بن سالم قال: كنا بالمدينة بعد وفات أبي عبدالله أنا وصاحب الطاق والناس مجتمعون على عبدالله بن جعفر أنه صاحب الأمر بعد أبيه، فدخلنا عليه أنا وصاحب الطاق والناس عنده وذلك أنهم رووا عن أبي عبدالله أنه قال: إن الأمر في الكبر ما لم تكن به عاهة.^{٨٤}

همین ملاک را امام هادی نیز فرموده است:

- علي بن محمد، عن محمد بن أحمد القلانسي، عن علي بن الحسين بن عمرو، عن علي بن مهزيار قال: قلت لأبي الحسن: إن كان كون وأعوذ بالله فإلى من؟ قال: عهدى إلى الأكبر من ولدى.^{٨٥}

و از آن جایی که ابوجعفر محمد فرزند بزرگ امام هادی بود بعضی از شیعیان گمان می کردند امام هادی به ایشان اشاره و وصیت می کند و امید داشتند وی امام گردد. لذا بعد از رحلت سیدمحمد دچار تشویش شدند.

- سعد، عن علي بن محمد الكليني، عن إسحاق بن محمد النخعي، عن شَاهُوِيه بن عبدالله الجلاب، قال: كنت رويت عن أبي الحسن العسكري في أبي جعفر ابنه روايات تدل عليه، فلما مضى أبو جعفر قلت لذلك، و بقيت متحيراً لا أتقدم ولا أتأخر، و خفت أن أكتب إليه في ذلك، فلا أدري ما يكون. فكتبت إليه أسأله الدعاء وأن يفرج الله تعالى عني في أسباب من قبل السلطان كنا نغتم بها في غلماننا. فرجع الجواب بالدعاء، و رد الغلمان علينا. و كتب في آخر الكتاب: أردت أن تسأل عن الخلف بعد مضى أبي جعفر، و قلت لذلك، فلا تغتم فإن الله لا يضل قوماً بعد إذ هداهم حتى يبين لهم ما يتقون. صاحبكم بعدى أبو محمد إبنى، و عنده ما تحتاجون إليه يقدم الله ما يشاء و يؤخر ما يشاء ما ننسخ من آية أو ننسها نأت بخير منها أو مثلها قد كتبت بما فيه بيان و قناع لذي عقل يقظان.^{٨٦}

با رحلت سیدمحمد این گمان و امید رفع شد و حکم الهی برای همه روشن گردید.

علي بن محمد، عن إسحاق بن محمد، عن أبي هاشم الجعفری قال: كنت عند أبي الحسن بعد ما مضى ابنه أبو جعفر و إنى لأفكر في نفسي أريد أن أقول: كأنها أعنى أبا جعفر وأبا محمد في هذا الوقت كأبي الحسن موسى وإساعيل إبنى جعفر بن

زراره فرزند خویش را فرستاد تا ببیند اجازه هست امام بعد را بیان کند یا به دلیل هایی مانند خفقان، نام امام باید مخفی بماند

محمد وإن قصتها كقصتها، إذ كان أبو محمد المرجي بعد أبي جعفر فأقبل عليّ أبو الحسن قبل أن أنطق فقال: نعم يا أباهاشم بدا لله في أبي محمد بعد أبي جعفر ما لم يكن يعرف له، كما بدا له في موسى بعد مضي إسماعيل ما كشف به عن حاله و هو كما حدثتكَ نفسك و إن كره المبطلون، و أبو محمد إبنی الخلف من بعدی، عنده علم ما يحتاج إليه و معه آله الإمامة.^{۸۷}

بنابراین، عده‌ای تنها بنابر قواعد کلی به چنین نتیجه‌ای رسیده بودند و بدایی که در روایت آمده، به معنای تغییر حکم الهی در امامت نیست، بلکه روشن شدن حکم خدا برای آنها و همه شیعیان است.

شیخ طوسی در این باره چنین می‌نویسد:

ما تضمن الخبر المتقدم من قوله: بدا لله في محمد كما بدا له في إسماعيل معناه: ظهر من الله و أمره في أخيه الحسن ما زال الريب و الشك في إمامته، فإن جماعة من الشيعة كانوا يظنون أن الأمر في محمد من حيث كان الأكبر، كما كان يظن جماعة أن الأمر في إسماعيل بن جعفر دون موسى فلما مات محمد ظهر من أمر الله فيه، و أنه لم ينصبه إماماً، كما ظهر في إسماعيل مثل ذلك لا أنه كان نص عليه ثم بدا له في النص على غيره، فإن ذلك لا يجوز على الله تعالى العالم بالعواقب.^{۸۸}

پس هیچ روایتی بر امامت سید محمد دلالت نمی‌کند، بلکه روایات صریح بر خلاف آن وجود دارد:

عليّ بن محمد، عن جعفر بن محمد الكوفي، عن بشّار بن أحمد البصري، عن عليّ بن عمر النوفلي قال: كنت مع أبي الحسن في صحن داره، فمرّ بنا محمد إبنه فقلت له: جلعت فداك هذا صاحبنا بعدك؟ فقال: لا، صاحبكم بعدى الحسن.^{۸۹}

با توجه به مطالب بیان شده معلوم می‌شود ادعای نویسنده درباره وصیت ابتدایی امام هادی به سید محمد و تغییر آن به امام حسن کذب محض است و هیچ روایتی در این خصوص به غیر از روایات کلی (فرزند بزرگ امام قبل) وجود ندارد و معنای بدا آشکار شدن اشتباه بودن گمان مردم است. پس هرگز حاصل شدن این بدا، ادعای ایشان را که امام قبل

نام امام بعد را نمی‌دانسته، ثابت نمی‌کند درباره این بدا در ادامه نیز سخن خواهیم گفت.

مطلب دیگری که نویسنده به آن اشاره می‌کند، عبارت «یا بنی أحدث لله شكراً فقد أحدث فيك أمراً» است.

محمد بن يحيى و غيره، عن سعد بن عبدالله، عن جماعة من بني هاشم منهم الحسن بن الحسن الأبطس أنهم حضروا يوم توفّي محمد بن عليّ بن محمد، باب أبي الحسن يعزونه و قد بسط له في صحن داره و النساء جلوس حوله، فقالوا: قدّرنا أن يكون حوله من آل أبي طالب و بني هاشم و قریش مئة و خمسون رجلاً سوى موالیه و سائر الناس إذ نظر إلى الحسن بن عليّ قد جاء مشقوق الجيب، حتى قام عن يمينه و نحن لا نعرفه، فنظر إليه أبو الحسن بعد ساعة فقال: يا بنی أحدث لله عزّوجلّ شكراً، فقد أحدث فيك أمراً، فبکی الفتى و حمد الله و استرجع، و قال: الحمد لله ربّ العالمين و أنا أسأل الله تمام نعمه لنا فيك و إنّا لله و إنّا إليه راجعون، فسألنا عنه، فقیل: هذا الحسن إبنه، و قدّرنا له في ذلك الوقت عشرين سنة أو أرحح، فيومئذ عرفناه و علمنا أنه قد أشار إليه بالإمامة و أقامه مقامه.^{۹۰}

نویسنده چنین می‌خواهد القا کند که منظور از «فقد أحدث فيك أمراً»، واقع شدن امامت در ایشان به دلیل رحلت برادر است. حال باید دید منظور از «فقد أحدث فيك أمراً» چیست و تا چه اندازه نویسنده در این ادعا صادق است.

یکم. مولی محمد صالح مازندرانی در شرح *اصول کافی* چنین آورده است:

قوله (فقد أحدث فيك أمراً) حيث أمات محمداً و قد ظنّ الشيعة أنه إمام بعد أبيه فأظهر الإمامة فيك و خصّها بك و رفع الإختلاف بينهم و هذه نعمة عظيمة توجب الشكر.^{۹۱}

دوم. محمد باقر بهبودی در تعلیقه بر *بحار* نیز می‌فرماید:

الأصحّ أن يقال: أحدث فيك أمراً: أي لطفاً و نعمةً، و ذلك لأنّ المعروف بين شيعتنا بنصّ الباقر أن الإمامة في الولد الأكبر و لو لم يمض أبو جعفر أخوك الأكبر، لاختلف فيك الشيعة كما اختلفوا بعد أبي عبدالله الصادق. و أما جعل الإمامة فهو بإرادة الله عزّوجلّ، و قد أخذ ميثاق كلّ واحد

منهم: فی الذرّ، لیس للإمام الماضيّ فيه صنع، والمراد بالبداة هو ما يرجع إلى نحو ما قلنا.^{۹۲}

سوم. آية الله شيخ لطف الله صافی نیز چنین می فرماید:

لو لم نقل بآئه ومثله من الأحاديث من متشابهاتها فلا ظهور له على أنّ محمّد بن عليّ كان منصوباً عليه بالإمامة فبدا لله فيه قبل موته فأماته أو بدا لله فيه بعد موته فأقام مقامه أخاه أباحمّد كما أنّه لا دلالة له على أنّ مولانا أباحمّد لم يكن منصوباً عليه قبل موت أخيه أبي جعفر فلما توفّي أخوه جعله الله تعالى خليفةً لأبيه ونصبه إماماً للناس بعده فهذا الإحتمال لا يستظهر من الخبر. مضافاً إلى أنّه يرده الأحاديث الصحيحة الصريحة على أنّ أباحمّد كان منصوباً عليه بالإمامة من الله تعالى ومن النبيّ ومن أجداده الطاهرين قبل ولادته و ولادة أخيه محمّد. إن قلت: نعم لا دلالة لهذا الخبر على أنّ محمّداً كان منصوباً عليه بالإمامة إلاّ أنّه لا شكّ في دلالة على وقوع بدا فيه إذاً فما هو؟ وما المراد من الأمر في قوله فقد أحدث فيك أمراً. قلت: أن يكون المراد من أحداث الأمر إظهار إمامة مولانا أبي محمّد لمن يظنّ أخاه أباجعفر خليفةً لأبيه وليس معنى ذلك أنّ الله تعالى توفاه لإظهار هذا الأمر بل المراد أنّ بطلان هذا الظنّ كان أمراً يترتب على موته فأسند إحداثه إلى الله تعالى لإسناد سببه و هو موته إليه.^{۹۳}

با توجه به متن حدیث و کلام این بزرگان معلوم می شود که امام حسن عسکری بر اثر رحلت برادر گریبان چاک کرده و بسیار ناراحت شده است. پدر ایشان برای آرامش دلش فرموده اند: «ای پسر! تو باید خدا را شکر کنی؛ زیرا هر چند مرگ برادر بسیار سخت و دردناک است، اما مرگ ایشان باعث شد شیعیان در زمان تو دچار حیرت یا گمراهی نشوند و این برای تو نعمت بزرگی است.» زیرا هدف و همت امام در هر عصری هدایت مردم و جلوگیری از گمراه شدن آنان است. پس نعمتی که برای امام ایجاد شده، هدایت یافتن مردم و عدم اختلاف آنان در امامت بعد از امام هادی است، نه اصل امام شدن امام حسن؛ زیرا این مطلب از ازل معلوم و لایتنیغیر بوده است.

با چنین روی کردی منظور از روایت زیر را نیز به درستی درمی یابیم. آن گاه که فرمودند:

عليّ بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن محمّد بن يحيى بن درياب قال: دخلت عليّ أبي الحسن بعد مضيّ أبي جعفر فعزّيته عنه و أبو محمّد جالس فيكي أبو محمّد ، فأقبل عليه أبو الحسن فقال له: إنّ الله تبارك وتعالى قد جعل فيك خلفاً منه فاحمد الله.

... خداوند در عوض از دنیا بردن برادرت چیزی برای تو قرار داد و آن رفع فتنه از شیعیان بود، پس سپاس خدای را به جای آور!

از مطالب بیان شده معلوم می شود بدا در اسماعیل نیز مانند سید محمد بوده و بر تغییر امامت دلالتی ندارد.

ادعای نویسنده درباره وصیت ابتدایی امام هادی به سید محمد و تغییر آن به امام حسن کذب محض است
هدف و همت امام در هر عصری هدایت مردم و جلوگیری از گمراه شدن آنان است. پس نعمتی که برای امام ایجاد شده، هدایت یافتن مردم و عدم اختلاف آنان در امامت بعد از امام هادی است

* خارج فقه و اصول، عضو هیئت علمی پژوهشکده مهدویت

۱ .. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲ .. نک: احمد الكاتب، *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه*،

(مقدمه) ص ۱۵، چاپ اول: انتشارات دارالجديد، بيروت ۱۹۹۸ میلادی.

۳ .. نک: همو، *حوارات احمد الكاتب*، ص ۲۶، چاپ اول: انتشارات الدار العربية للعلوم، ۱۴۲۸ قمری.

۴ .. ثم بدأ الرواة يختلقون الروايات شيئاً فشيئاً. (همو، *الامام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية*، ص ۱۳۱)

۵ .. همان، (مقدمه) ص ۱۴.

۶ .. *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه*، ص ۱۰.

۷ .. همان، ص ۱۳ و ۱۴.

۸ .. سوره آل عمران، آیه ۷۲.

۹ .. *حوارات احمد الكاتب*، ص ۳۲.

۱۰ .. *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه*، ص ۱۳.

۱۱ .. و أذكر أنني سألتك في إحدى المكالمات الهاتفية بيني وبينك لما لا تقبل بالمنهج المذكور؟ قلت إذا قبلت به فلن كتبي الثلاثة تنهار. (تسبيحات و ردود، ص ۵۲۵)

۱۲ .. سوره قيامت، آیات ۱۴ و ۱۵.

۱۳ .. *تسبيحات و ردود*، ص ۵۲۶.

۱۴ .. زیرا نویسنده در ادامه می گوید: «و إذا كانت روايات القائمة المسبقة باسماء الأئمة الإثني عشر صحيحة و موجودة من قبل، فلماذا لم يعرفها الشيعة الإمامية الذين اختلفوا و احتاروا بعد وفاة الإمام الحسن العسكري ، و لم يشر إليها المحدثون أو المورخون الإمامية في القرن الثالث الهجري.»

۱۵ .. *تسبيحات و ردود*، ج ۱، ص ۲۳.

۱۶ .. ذكر ابن النديم أن أباسهل إسماعيل بن عليّ النوبختي كان يري أنّ الإمام هو محمّد بن الحسن ثمّ مات في الغيبة و استمرت في ولده إلي يوم القيامة و ذكر أنّ رأيه هذا لم يسبقه إليه أحد غير أنّ المحقّق التستري يبرئ ساحة أبي سهل من ذلك الرأي لعدم اعتبار ابن النديم في ما ينفرد به و يؤيد قول التستري عدم ذكر الشيخ الصدوق ذلك عن أبي سهل مع العلم أنّه كان معاصراً لابن النديم و كان معنياً برّد التسبيحات حول الغيبة و كذلك الحال في الشيخ المفيد مع أنّه كان معنياً بأمثالها. (همان، ص ۲۸)

۱۷ .. شيخ طوسي، *الغيبة*، ص ۲۷۲، روایت ۲۳۷.

۱۸ .. شيخ صدوق، *كمال الدين و تمام النعمة*، ص ۸۹.

۱۹ .. *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه*، ص ۱۱۶.

۲۰ .. ثقة الاسلام كليني، *اصول كافي*، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲۱ .. علي بن بابويه قمی، *الإمامة و التبصرة*، ص ۹.

۲۲ .. *اصول كافي*، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲۳ .. شيخ مفيد، *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۴۵.

۲۴ .. طبري، *دلائل الامامة*، ص ۴۴۷.

۲۵ .. حديث اللوح: حديث طويل، مضمونه أنّ جابر بن عبدالله الأنصاري عاد الزهراء فاطمة ۳ فرأى في يدها لוחاً فيه: أنّ الباري أهداه إلي النبيّ و قد سجّل فيه أسماء الرسول و الزهراء و الأئمة الاثني عشر من بعده. (*اصول كافي*، ج ۱، ص ۵۲۷، روایت سوم. رواه المؤلف بسنده و قد نقل الصدوق نصّه الكامل برواية أبيه في

الباب (۲۸) من *كمال الدين*، ص ۳۰۸، روایت یکم)

۲۶ .. علي بن بابويه، *الإمامة و التبصرة*، ص ۳۸، روایت بیستم.

۲۷ .. قال الصادق في المهديّ : الخامس من ولد السابع. (رواه المؤلف بسنده

و عنه ابنه في *كمال الدين*، ص ۳۳۸، روایت دوازدهم) و عن الكاظم قوله: إذا فقد الخامس من ولد السابع. (رواه الكليني في *الكافي*، ج ۱، ص ۳۳۶، و النعماني في *الغيبة*، ص ۷۸، و المؤلف بسنده كما في *كمال الدين*، ص ۳۵۹)

۲۸ .. وی متولد اواسط قرن سوم و خواهرزاده ابوسهل نوبختی (اسماعیل بن علی) است.

۲۹ .. حسن بن موسی نوبختی، *فرق الشيعه*، ص ۱۱۶، نشر مكتبة الفقيه، قم.

۳۰ .. همان، ص ۱۱۸.

۳۱ .. الف) عصفري، *عباد، الأصول الستة عشر*، اصل عصفري، ص ۱۵؛ عباد رفته

إلى أبي جعفر قال رسول الله من ولدى أحد عشر نقيبا نجيبا محدثون مفهمون آخرهم القائم بالحق يملأها عدلا كما ملئت جورا.

ب) شيخ كليني، *كافي*، ج ۱، ص ۵۳۲، روایت نهم؛ محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال: دخلت على فاطمة و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، فعددت اثني عشر آخرهم القائم .

ج) شيخ صدوق، *كمال الدين و تمام النعمة*، ص ۳۳۵، روایت هفتم؛ حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضی الله عنه قال: حدثنا أبي، عن محمد ابن الحسين بن يزيد الزيات، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن ابن سماعة، عن علي بن الحسن بن رباط، عن أبيه، عن المفضل بن عمر قال: قال الصادق جعفر ابن محمد إن الله تبارك و تعالی خلق أربعة عشر نورا قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام فهي أرواحنا. فقيل له: يا ابن رسول الله و من الأربعة عشر؟ فقال: محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين، آخرهم القائم الذي يقوم بعد غيبته فيقتل الدجال و يطهر الأرض من كل جور و ظلم.

۳۲ .. نک: *مجله تراثنا*، ش ۱، ص ۲۹.

۳۳ .. *كمال الدين و تمام النعمة*، ص ۳۰۳، روایت سیزدهم.

۳۴ .. نعمانی، *الغيبة*، ص ۱۸۳، روایت ۲۲.

۳۵ .. سعد بن عبدالله اشعري، *المقالات و الفرق*، ص ۱۰۶. (به نقل از: *مکتب در فرایند تکامل*)

۳۶ .. إن مؤلفی کتاب الفرق و کتاب المقالات علی فرض تعدّدهما کانا بصد جمع الأقاويل في الفرق و ما ينسب إليها و لم يكونا بصد المناقشة و الإستدلال و من هنا لا ينبغي عدّ الكتابين مرآة تعكس الفكر الإستدلاليّ عند الفرق المذكورة و بالتاليّ فعدم ورود حديث الإثني عشر فيهما لا يعنى شيئاً في قبال وروده في كتاب ياقوت الكلام و كتاب الإمامة و التبصرة المعاصرين لهما المعدّين للإستدلال على العقيدة الاثني عشرية. (*تسبيحات و ردود*، ج ۱، ص ۲۸)

۳۷ .. *فرق الشيعه*، ص ۱۱۸.

۳۸ .. *تسبيحات و ردود*، ج ۱، ص ۲۸.

۳۹ .. شيخ مفيد، *المسائل الجارودية*، ص ۲۸.

۴۰ .. *كمال الدين و تمام النعمة*، ص ۴۱۶، روایت نهم.

۴۱ .. ج ۱، ص ۲۵۲، روایت ديت اول.

۴۲ .. ج ۱، ص ۵۲۷، روایت سوم.

۴۳ .. ص ۲۱۰.

۴۴ .. ج ۲، ص ۳۴۶.

۴۵ .. ج ۱۶، ص ۲۴۴، روایت ۲۱۴۷۲.

۴۶ .. ج ۱، ص ۱۴، روایت دوم و ص ۲۵۴، روایت ۱۷۷.

۴۷ .. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۶۲.

۴۸ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۸، روایت یکم از سلیم و روایت پنجم از جابر. متن هردو حدیث اشاره به یک جریان است.

۴۹ .. کتاب سلیم بن قیس، ص ۴۵۲؛ بصائر الدرجات، ص ۳۹۲، روایت شانزدهم.

۵۰ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۰، روایت یازدهم.

۵۱ .. همان، ص ۳۰۹، روایت ششم.

۵۲ .. همان، ص ۳۱۱، روایت پانزدهم.

۵۳ .. همان، ص ۳۱۳-۳۱۶، روایت چهاردهم.

۵۴ .. همان، ص ۳۱۹، روایت شانزدهم.

۵۵ .. همان، ص ۳۲۱، روایت هفتم.

۵۶ .. همان، روایت دهم.

۵۷ .. همان، ص ۲۷۹، روایت چهارم؛ روایت جانی بخبره رسول الله نیز همین مطلب را می‌رساند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۳، روایت چهاردهم)

۵۸ .. أحمد بن محمد بن خالد البرقی، محاسن، ج ۲، ص ۳۱۴ و ۳۱۵، روایت ۳۲ و محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۴۳، روایت سیزدهم و ص ۴۶۰ و ۴۶۲، روایت چهارم و ص ۴۹۷، روایت سیزدهم و اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۳۸۷، روایت یکم و ص ۳۸۷ و ۳۸۸، روایت پنجم.

۵۹ .. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۶۸ و ۶۹ نیز مراجعه شود به ص ۷۵ چاپ جامعه مدرسین.

۶۰ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۳، روایت دوازدهم.

۶۱ .. فروری محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن یونس بن عبدالرحمن قال: مات أبوإبراهیم و لیس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير، و كان ذلك سبب وقفهم و جردهم موته، طمعاً فی الأموال، كان عند زیاد بن مروان القندی سبعون ألف دينار، و عند علی بن ابی حمزة ثلاثون ألف دينار. (شیخ طوسی، الغيبة، ص ۶۴، روایت ۶۶)

۶۲ .. بصائر الدرجات، ص ۴۹۳-۴۹۴.

۶۳ .. همان، ص ۴۹۰.

۶۴ .. همان، ص ۴۹۲.

۶۵ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۳، روایت چهاردهم.

۶۶ .. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۲۸۰.

۶۷ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۱، روایت چهارم.

۶۸ .. بصائر الدرجات، ص ۴۹۷، روایت یکم.

۶۹ .. همان، ص ۴۹۸، روایت سوم.

۷۰ .. همان، ص ۴۹۷.

۷۱ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۴.

۷۲ .. علی بن إبراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبدالرحمن قال: حدّثنا حمّاد، عن عبدالأعلى قال: سألت

أبا عبد الله عن قول العائمة: إن رسول الله قال: من مات و لیس له إمام مات ميتة جاهلیة، فقال: الحقّ والله، قلت: فإن إماماً هلک و رجل بخراسان لا یعلم من وصیّه لم یسعه ذلك؟ قال: لا یسعه إن الإمام إذا هلک وقعت حجة وصیّه علی من هو معه فی البلد و حقّ النفر علی من لیس بحضرتّه إذا بلغهم... قلت: فبلغ البلد بعضه فوجدک مغلقاً علیک بابک، و مرخی علیک سترک، لا تدعوهم إلی نفسک و لا یكون من یدلهم علیک فیما یعرفون ذلك؟ قال: ینتاب الله المنزل... قلت: فإن أشرك فی الوصیة؟ قال: تسألونه فإنه سبیب لکم. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۸-۳۷۹، روایت دوم)

- ۷۳ .. نعمانی، الغیبه، ص ۳۴۲-۳۴۵، روایت دوم.
- ۷۴ .. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۷۵.
- ۷۵ .. همان.
- ۷۶ .. أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی بالذال المعجمة كان رجلاً ثقة ديناً فاضلاً. (علامه حلی، الخلاصة، ص ۱۹، راوی ۳۷)
- ۷۷ .. علی بن ابراهیم بن هاشم أبوالحسن القمی، ثقة فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب. (رجال نجاشی، ص ۲۶۰، راوی ۶۸۰)
- ۷۸ .. محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین بن موسی مولى أسد بن خزیمه أبوجعفر جلیل فی (من) أصحابنا ثقة عین کثیر الروایة حسن التصانیف. (رجال نجاشی، ص ۳۴۴، راوی ۸۹۶)
- ۷۹ .. ابراهیم بن محمد وکیل الناحیه. (رجال نجاشی، ص ۳۴۴، راوی ۹۲۸)
- ۸۰ .. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۷۵.
- ۸۱ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۴، روایت یکم؛ شیخ صدوق، خصال، ص ۱۱۶، روایت ۹۸.
- ۸۲ .. همان، ص ۲۸۵، روایت پنجم.
- ۸۳ .. همان، روایت ششم.
- ۸۴ .. همان، ص ۳۵۱، روایت هفتم.
- ۸۵ .. همان، ص ۳۲۶، روایت ششم.
- ۸۶ .. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۰۰، روایت ۱۶۸ و اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، روایت دوازدهم.
- ۸۷ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۷، روایت دهم. البته در الغیبه شیخ طوسی ص ۸۲، روایت ۸۴، این حدیث چنین نقل شده است: فروی سعد بن عبدالله الأشعری، قال حدّثنی أبوهاشم داود بن القاسم الجعفری، قال: كنت عند أبي الحسن العسكري وقت وفاة إبنه أبي جعفر، وقد كان أشار إليه و دلّ عليه و إنى لأفكر فى نفسى و أقول هذه قصة أبي إبراهيم و قصة إسماعيل فأقبل عليّ أبوالحسن و قال: نعم يا أباهاشم بدا لله فى أبي جعفر و صير مكانه أبا محمد كما بدا له فى إسماعيل بعد ما دلّ عليه أبو عبدالله و نصبه و هو كما حدّثتك نفسك و إن كره المبطلون، أبو محمد إبنی الخلف من بعدى، عنده ما تحتاجونه إليه، ومعهُ آلة الإمامة والحمد لله. عبارات این نقل، موهم نصب سیدمحمد به امامت است اما این عبارات در کتاب شریف کافی نیامده و از آن جایی که کتاب کافی دقیق‌ترین کتاب شیعه است نقل ایشان برتری دارد و در نقل کافی عبارتی که گویای نصب سیدمحمد باشد وجود ندارد و نشان می‌دهد هرگز امام چنین کاری را نکرده است.
- ۸۸ .. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۰۱-۲۰۲.
- ۸۹ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۵، روایت دوم.
- ۹۰ .. همان، ص ۳۲۶، روایت هشتم.
- ۹۱ .. ج ۶، ص ۲۱۹.
- ۹۲ .. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، پاورقی ص ۲۴۱.
- ۹۳ .. مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۱۱۸.